

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۲۲ نومبر ۲۰۲۲

انقلاب نوین به رهبری زنان در ایران اجتنابناپذیر است!

«ما انقلاب را نیافریده‌ایم، انقلاب ما را آفریده است.»

کارل گنورک بوچنر

مقدمه

اکنون در سومین ماه خیزش اعتراضی مردم، همه شواهد و واقعیت‌ها نشان می‌دهند که ضرورت دارد شعارهای دانشجویان دانشگاه‌ها و معترضین در خیابان‌ها را تکرار کنیم و با صدای بلند و قاطع و محکم بگوییم:

«بهش نگین اعتراض، اسمش شده انقلاب»، «زن، زندگی، آزادی»، «آزادی، آزادی، آزادی!»، «اوین شده دانشگاه، ایران شده بازداشتگاه»، «قرار ما هر روزه، فکر نکنین امروزه»، «ملت چرا نشستی، منجی ما تو هستی»، «مرگ بر دیکتاتور»، «زندانی سیاسی، دانشجویان زندانی، آزاد باید گردد»، «حسین حسین شعارتون، دروغ و دزدی کارتون»، «زاهدان، کردستان، چشم و چراغ ایران»، «آذربایجان بیدار است، حامی کردستان است»، «فقر و فساد و بی‌داد، مرگ بر این استبداد»، «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم نمی‌خوایم»، «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد و چه رهبر»، و...

با همگانی شدن شعارها، این خیزش مردمی به سرعت از پشتیبانی کم‌نظیر افکار عمومی در ایران و جهان برخوردار گردید که کمتر در خیزش‌های دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ و دیگر جنبش‌ها و اعتراضات پس از آن شاهدش بودیم.

خیزشی که نوعی آگاهی و اتوریته و رهبری جمعی آفرید و نشان داد که اتحاد و همبستگی و ایده رهبری جمعی تا چه اندازه با ارزش و ساختارشکن است.

انقلابی که نوید بخش گذار از حاکمیت‌های فردی و تک‌حزبی، تابوشکن شد و به نخستین جنبش عمومی سراسری و «انقلاب زنانه» در ایران است.

جنبش‌های اجتماعی و انقلابی، با هدف تسخیر قدرت سیاسی به میدان می‌آیند. اما این بار نیروی جوان آگاه و نترس، به‌ویژه و دختران و زنان جوان پرچمدار این انقلاب هستند.

جنبش نوینی که آگاهی جمعی تولید می‌کند و به نوعی ساختار اداره شورایی جامعه را مدنظر دارد. جنبشی که تا حدود زیادی از هدفمندی، تداوم و سازماندهی نوین برخوردار است.

این جنبش‌ها بر اساس ترکیب گروه‌های اجتماعی شرکت کننده در آن نظیر جنبش کارگری، زنان، دانشجویی، بیکاران، محیط زیست، روشنفکران، بازنشستگان و حتی دانش‌آموزان نیز حضور فعالی دارند. این جنبش عموماً بر پایه ارزش‌ها و اهداف دموکراتیک آزادی‌خواه، برابری‌طلب، سوسیالیستی، فمینیستی انقلابی و...، در حال حرکت است.



مرگ ژینا(مهسا) امینی، دختر جوان ۲۲ ساله سقزی که به جرم «بدحجابی» توسط گشت ارشاد دستگیر شد و جان باخت، به جرقه انفجار و نقطه عطفی در خیزش اجتماعی و در ادامه به مرحله انقلابی سراسری علیه حکومت اسلامی بدل شد.

در ایران امروز در کنار جنبش‌های اجتماعی کلاسیک نظیر جنبش کارگری، جنبش زنان، دانشجویان، جنبش‌های نوین اجتماعی نظیر جنبش محیط زیست، جوانان، محرومان، ستم‌دیدگان، و جنبش خلق‌های تحت ستم نیز حضور فعالی دارند. جنبش‌هایی که عموماً مطالبه محور و ضد قدرت هستند و از ساختارهای افقی و سیال برخوردارند و بدون رهبری متمرکز.

اکنون خیزش رادیکال مردم و فضای انقلابی سراسر ایران را فراگرفته است و به همین دلیل هرچند حکومت اسلامی هنوز قدرت سرکوب دارد اما به موقعیت به شدت متزلزلی سقوط کرده و پایگاه اجتماعی ضعیف خود را نیز از دست داده است.

اکنون در جامعه ایران شکاف‌های اقتصادی و طبقاتی و دیگر هنجارهای اجتماعی به‌شدت گسترش یافته، جنبش‌های اجتماعی تا حدودی با همدیگر همبسته شده و نیروی جوان آگاه و با شور و شوق نقش موثرتری در این تحولات اجتماعی ایران دارند.

ایران در یک قرن اخیر، دو انقلاب و چندین تحولات بزرگی را از سر گذرانده است؛ جامعه ایران چه در عصر جنبش مشروطه، چه تحولات سالیان بین بیست تا سی و دو، چه در دوران انقلاب ۱۳۵۷ ایران و چه در دوران ۴۳ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی، جنبش‌های سیاسی و اجتماعی مهمی را از سر گذرانده است. به همین دلیل نگاهی به نقاط مثبت و منفی این انقلاب‌ها و تحولات و همچنین به انقلاب‌ها و تحولات کشورهای دیگر، برای جنبش امروزی جامعه ایران ضروری است تا از نقاط مثبت آن بهره گیرد و نقاط منفی آن‌ها را به‌عنوان آسیب‌های سیاسی بشناسد و اجازه ندهد بار دیگر انقلاب اجتماعی و سیاسی‌شان را از مسیر اصلی‌اش منحرف سازند.

هدف این مطلب مروری بر این تجارب مثبت و منفی انقلاب‌هاست. به خصوص نیروی جوانی که در شرایط حاضر مخفی و نیمه‌مخفی و علنی و سازمان‌دهی و رهبری جمعی جنبش انقلابی ایران را به‌عهده دارند، با چشم و گوش بازتری و با دقت بیش‌تری مواظب شیفتگان قدرت، فرصت‌طلبان و ضدانقلابیون باشند!

معروفترین انقلاب‌های تاریخ بیش‌ترین صفحات کتاب‌های تاریخی را به خود اختصاص داده‌اند. این صفحات شرح حال زنان و مردانی و جوانانی اند که تا پای جان خود با حکومت‌های مستبد و دیکتاتوری مبارزه کرده‌اند.

با این‌که هیچ تعریف قطعی و قاطع و فراگیری از انقلاب وجود ندارد، شاید بتوان از یک جنبش مهم به‌عنوان یک حرکت سرنوشت‌ساز هم برای مردم و هم حاکمیت و پیدایش آن در یک کشور نام برد. انقلاب سرآغاز شکاف آشکار و غیرقابل ترمیم و مهار بین نیروهای سیاسی حاکم و جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی معترض و انقلابی دانست.

واژه انقلاب ترجمه «رولوشون» (REVOLUTION) و به معنی برگشتن از حالی به حالی، دگرگون شدن، زیر و زبر شدن، رجعت، تغییر و تحول است. برای مثال، به‌منظر هانتینگتون یک انقلاب تمام عیار دارای ترتیب و روابط سه عنصری است. اول نابودی سریع و خشونت‌آمیز نهادهای سیاسی موجود، دوم بسیج سازمان‌های جدید در عرصه سیاست و سوم تاسیس نهادهای سیاسی نوین.

در تعریفی دیگر؛ انقلاب به عقیده بیش‌تر متفکرین یک پدیده و منازعه‌ای سیاسی است که یک جامعه به ظاهر با ثبات را به‌طور ناگهان دچار لرزش و بحران کرده و این بحران هر چند دارای پیش زمینه‌های قبلی است، اما به‌واسطه آن، میدانی برای تقابل دو بلوک یعنی نیروهای انقلاب و حکومت‌گران می‌شود. وقتی از شکاف بین حکومت‌گران و انقلابیون بحث می‌شود، بنابراین بحران یادشده در یک دوره کوتاه قابل ترمیم نیست؛ به عبارتی وقتی دیوار بی‌اعتمادی بین حاکمان و انقلابیون به سرعت بالا رفت، به زودی مبارزه بین آن‌ها صورت می‌گیرد و در نهایت ما شاهد دگرگونی در سطح سیاست‌ها و نهادهای حاکمیت و یا به‌طور کلی شاهد تغییر و تحول و دگرگونی پایانه‌ای و همه‌جانبه در همه ساختارهای سیاسی و اجتماعی می‌شویم.

وجه مشخصه انقلاب نوین به‌طور معمول در اثر اندیشه‌های آرمان‌خواهانه سیاسی و اجتماعی و حتی عاطفی انقلابیون است. یعنی انتظاری که جامعه در حال حرکت به سمت دگرگونی عمیق ارزش‌های انسانی و ساختارهای جدید است. پس باید پذیرفت چرخش نیروهای اجتماعی به ویژه نیرو جوان، برای حل بحران مشارکت سیاسی و افزایش قدرت انقلابی، اهداف و آرزوها و رویاهایی را برای آینده خود و به‌طور کلی جامعه و تحول در نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در اذهان عمومی به بار می‌آورد. اما هم‌زمان انقلابات موافقان و مخالفانی را هم دارد، که مخالفین آن دیدگاه‌های منفی و محافظه‌کارانه را نه تنها در انقلاب، بلکه در تحولات اصلاحات و رفرم‌های کوچکی می‌خواهند و مهم‌تر از همه این بخش جریان‌ات سیاسی، خواهان قدرت و شراکت در حاکمیت دارد و چندان هم توجهی به مطالبات اساسی مردم ندارد.

اهداف و سیاست‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه شاخصه اصلی و ذاتی انقلاب است. حتی نیروهای بوروکرات و محافظه‌کار نیز چنین شعارها و مطالباتی را هر چند ضعیف سر می‌دهد تا از قافله عقب نمانند. در نتیجه ایدئولوژی‌های مختلفی وارد انقلابات می‌شوند تا اهداف و سیاست‌های خود پیش ببرند که این هم بخشی از آسیب‌های هر انقلابی است که خود را از روال عادی مبارزه و انقلاب بر سر قدرت، یا اختلاف طبقاتی متمایز می‌کنند.

قدرت انقلاب و انقلابیون در آن است که مرزبندی میان سیاه و سفید و به تعبیر بهتر «خودی» و «غیرخودی» نکنند و انگیزه و اهداف بزرگ‌تر و اجتماعی‌تری را مدنظر داشته باشند. اما انقلابیون باید حواس‌شان به انواع و اقسام طرح‌ها و ترفندها و توطئه‌های حاکمیت و جریان‌ات راست و محافظ‌کار سرمایه‌داری باشد تا انقلاب‌شان را به مسیر نادرست هدایت نکنند. هر ایدئولوژی و حزب و سازمان سیاسی به توضیحی از وضع موجود و معیارهایی برای ارزش اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌پردازد. آن‌ها سعی می‌کنند رهبران ایدئولوژی و سیاسی خود را به جامعه تحمیل کنند و صرفاً برنامه عملی سیاسی و اجتماعی و رهبری خود را بالاتر از هر کس و جریان دیگری بدانند. در حالی که جنبش‌های

اجتماعی و انقلابی منافع عموم مردم را مدنظر دارند با توجه به این که منافع طبقاتی را نیز مدنظر دارند نه منافع فردی و فرقه‌ای و سازمانی و صرفاً برای قدرت‌گیری.

انقلاب‌ها را بر اساس نوع سیاست‌ها و منافع طبقاتی به انقلاب‌های دموکراتیک و صداستبدادی، کمونیستی کارگری و همچنین گرایش‌های مختلف بورژوازی مانند محافظه کاری و لیبرالیستی و مذهبی و نظامی تقسیم می‌شوند. همچنین عناصر دیگری برای صفت‌بندی‌های مختلفی برای انقلاب‌ها وجود دارد.

برای فراهم شدن اتحاد بزرگ وجود رهبری و سازمان‌دهی جمعی در عصر حاضر، امری ضروری است. در بعضی انقلاب‌ها مشاهده می‌شود که برخی رهبری فردی را تجویز می‌کنند مانند سلطنت‌طلبان و سازمان‌ها و احزاب قدرت‌طلب و شیعه قدرت.

تجربه انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران

اگر نگاهی اجمالی به دلایل موفقیت و شکست انقلاب‌های مهم جهان کنیم، به نقطه مشترکی بر می‌خوریم؛ هر یک از این انقلاب‌ها بنا بر نوع رفتار مردم دلایل مختص خود را دارند؛ اما نقطه اشتراک همه این انقلاب‌ها، تغییر نظم موجود و رسیدن به آزادی‌ها و زندگی بهتر از گذشته است.

تاریخ انقلاب‌ها نشان می‌دهد تنوع فوق‌العاده‌ای در علل شکل‌گیری، توسعه و دستاوردهای انقلاب‌ها وجود دارد. از دوران‌های قدیم و کلاسیک تا مدرن، حکومت‌ها توسط جنبش‌های اجتماعی که به دنبال تغییر هستند، سرنگون شده‌اند، اما روش‌ها و اهداف آن‌ها پس از پیروزی انقلاب تغییر کرده است. برای مثال، خمینی هنگامی که دور از ایران و در پاریس بود می‌گفت همه در آینده ایران سهم خواهند شد؛ او می‌گفت من به‌عنوان یک طلبه در قم مستقر خواهم شد و سیاست کار سیاست‌مداران و نیروهای سیاسی است؛ می‌گفت اگر ما بیابیم آب و برق را مجانی می‌کنیم و پول حاصل از فروش نفت را بین مردم تقسیم می‌کنیم و... اما هنگامی که پای او به ایران رسید و موج میلیونی جمعیتی را دید که از او استقبال می‌کنند آن‌چنان از خود بی‌خود شد و آن‌چنان تفکر سیاسی مقتدرگرایانه و دیکتاتوری بر سرش زد که از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش، انگشت خود را به سوی مردم نشانه رفت و امر و نهی‌های عجیب و غریب و به‌ویژه خرافاتی دینی خود را آغاز کرد. از سرکوب سیستماتیک زنان و تحمیل حجاب اجباری به آنان، حمله به کردستان، بستن رسانه‌ها، ممنوعیت هر نوع تشکل سیاسی، صنفی و مدنی تا نخست اعدام مقامات حکومت سابق و سپس نیروهای انقلابی غیرمذهبی و مخالف و منتقد را به مسایل روز سیاسی و اجتماعی جامعه ایران تبدیل کرد.

بنابراین همین تجربه به ما می‌گوید که آن سیاست ضدامپریالیست همه با هم و گفتن این که شاه برود هر کی بیاید بهتر از آن خواهد بود بزرگترین انقلاب کلاسیک و سیاسی و اجتماعی جهان را به شکست کشاند. انقلاب ۵۷ مردم ایران که برای کار و نان و آزادی بود توسط گرایش‌های مذهبی و در راس همه خمینی و طرفدارانش آن‌چنان به خاک و خون کشیده شد که سرکوب و کشتار و زن‌ستیزی و آزادی‌ستیزی در جامعه ما نهادینه شد به‌طوری که این وضعیت هولناک تا به امروز ادامه دارد.

این تجربه به ما می‌آموزد که مبارزه ضدامپریالیستی پوچ و بی‌معنی و اساساً پوپولیستی است و ربطه چندانی به مبارزه ضدسرمایه‌داری و استثمار و تبعیض و فقر ندارد. بنابراین، ضرورت دارد که این بار ما از هم اکنون تعیین کنیم که در آینده جامعه ایران پس از حکومت اسلامی، چه نوع رهبری و مدیریت و چه قوانین و مقرراتی و نظمی می‌خواهیم بنابراین اکنون نباید بگوییم حکومت اسلامی برود و هر کی بیاید بهتر از آن خواهد بود.

به‌علاوه مهم‌تر از همه، این تصور که رهبری آینده ایران در خارج کشور است تصویری باطل و به لحاظ منطقی و علمی و انسانی نیز نادرست است. چرا که انسان‌هایی که ۴۳ سال است یک پایشان در مبارزه و یک پایشان در زندان و تهدید است و اکنون نیز رهبری نظری و میدانی جنبش انقلاب نوین کنونی را به‌عهده دارند طبیعتاً و منطقاً و اصولاً این‌ها رهبر هستند. می‌توان یک لیست بیش از هزار نفره از زنان و مردانی را لیست کرد که پس از انقلاب متولد شده‌اند و یا در دوران انقلاب ۵۷ کودک بودند و اکنون توان و ظرفیت بالای نظری و عملی برای اداره جامعه دارند. همچنین جامعه ما محکوم به این نیست که یا شاه و یا فرد دیگری به‌نام رهبر داشته باشد. به‌خصوص شعار معروفی که امروز معترضین در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و اماکن کار سر می‌دهند شعار «مرگ بر ستم‌گر، چه شاه باشد چه رهبر است»، معترضین با این شعار به روشنی مرز خود را با چنین حکومت‌هایی کشیده‌اند. اکنون نیروی جوان انقلابی، رهبری فردی و تک‌حزبی نمی‌خواهد. این نیرو خواهان رهبری جمعی است که به‌شکل شورایی و همگانی جامعه را مدیریت کند.

همچنین جامعه ما محکوم به این نیست که یا شاه و یا فرد دیگری به‌نام رهبر داشته باشد. به‌خصوص شعار معروفی که امروز معترضین در خیابان‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و اماکن کار سر می‌دهند شعار «مرگ بر ستم‌گر، چه شاه باشد چه رهبر است»، مرز خود را به روشنی با چنین حکومت‌هایی تعیین کرده‌اند. اکنون نیروی جوان انقلابی، رهبری فردی و تک‌حزبی نمی‌خواهد. این نیرو خواهان رهبری جمعی است که به‌شکل شورایی و همگانی جامعه را مدیریت کند.

نتیجه برخی انقلاب‌ها مانند انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، بسیار هولناک بوده و انقلابیون غیرمذهبی و مخالفین توسط حکومت اسلامی تازه به قدرت رسیده به خونین‌ترین شکلی سرکوب شدند. و اکنون جامعه ما، بار دیگر در آغاز یک انقلاب عظیم اجتماعی - سیاسی قرار گرفته است.

تجربه و پدیده انقلاب قدمتی طولانی دارد

پدیده انقلاب قدمتی طولانی دارد و به همین صورت تحلیل چرائی و چگونگی وقوع آن نیز از زمان‌های گذشته به ویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی وجود داشته است. بدین ترتیب مجموعه‌ای نظریه‌های گوناگون در باره وقوع این پدیده بیان شده است.

نظریه انقلاب، رهیافت علمی، نسل نظریه‌ها، زیربنای اقتصادی، رکود قدرت، محرومیت، توسعه نامتوازن، سانسور و سرکوب، تبعیض جنسیتی و ملیتی، فقر و استثمار است.

واژه «انقلاب» در لغت به مفهوم دگرگونی و تغییر اساسی است. فلاسفه معتقدند انقلاب به‌معنای آن است که ذات و ماهیت یک شی، تغییر بنیادین کند.

آیا می‌توان انقلاب‌ها را تقسیم‌بندی و از آن مهم‌تر و جالب‌تر آیا می‌توان وقوع انقلاب‌ها را پیش‌بینی کرد؟ این‌ها سؤالاتی هستند که ذهن هر پرسش‌گر علاقه‌مندی را به خود مشغول می‌کند. البته پاسخ به سؤالاتی از این قبیل، چندان ساده نیست.

تا کنون تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم ارایه شده است. برای مثال، تدا اسکاچپول نظریه-های معاصر انقلاب را به‌طور عمده در چهار دسته تقسیم‌بندی کرده است: ۱- نظریه‌های مارکسی و مارکسیستی ۲- نظریه‌های روان‌شناختی توده‌ای ۳- نظریه‌های ارزشی که انقلاب را پاسخ خشونت‌بار جنبش‌های عقیدتی به نابرابری-های اجتماعی می‌دانند. ۴- نظریه‌های منازعه سیاسی. (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۲۵-۲۳)

بسیاری معتقدند انقلاب فرانسه مادر انقلاب‌ها است. به عبارت دیگر تا پیش از انقلاب فرانسه، مفهوم انقلاب بنا به تعریف ارائه شده وجود نداشت.

انقلاب فرانسه، بر علیه فقر و جنگ شکل گرفت. انقلاب روسیه، از دل جنگ جهانی اول بیرون آمد و انقلاب چین نیز از دل جنگ جهانی دوم. انقلاب ایران نیز بر علیه دیکتاتوری و شکاف‌های طبقاتی حاکمیت پهلوی به وقوع پیوست. جرقه اصلی انقلاب فرانسه زمانی زده شد که انقلابیون به باستیل، اسلحه‌خانه و زندان قرون وسطایی، یورش بردند. آن‌ها توانستند خود را مسلح کنند و نماد قدرت مطلق سلطنتی را از بین ببرند. این انقلاب با کشتار بی‌رحمانه مردم همراه بود و انقلابیون بسیاری در این راه جان خود را از دست دادند. سرانجام، انقلابیون فرانسوی پس از مقاومت بسیار پیروز شدند. لویی شانزدهم اعدام شد و حکومتی نسبتاً دموکراتیک بنا نهاده شد.

این انقلاب زمینه‌ساز ظهور یکی از مشهورترین فاتحان تاریخ جهان، یعنی ناپلئون بناپارت شد. بسیاری از آثار ادبی فرانسوی‌ها نیز از همین انقلاب تاثیر پذیرفته‌اند. مشهورترین اثر ادبی که می‌توانیم در آن ردپای انقلاب فرانسه را ببینیم، رمان «داستان دو شهر» نوشته چارلز دیکنز است.

تنش میان بریتانیا و ۱۳ مستعمره آمریکایی‌اش از سال ۱۷۶۵ میلادی با صدور «قانون تمپر» آغاز شد. این قانون مالیات‌های سنگینی بر مستعمرات تحمیل می‌کرد تا هزینه‌های جنگ ۷ ساله با فرانسه تامین شوند. با اعلام نارضایتی معترضان به این مالیات‌ها، درگیری و خشونت شروع شد.

در آن زمان، ساکنان آمریکا دست به اقدامات اعتراضی فراوانی زدند. یکی از مهم‌ترین اقدامات اعتراضی آمریکایی‌ها در سال ۱۷۷۳ به وقوع پیوست. در آن سال گروهی از معترضان به نام «پسران آزادی» ۳۴۲ جعبه چای را به‌نشانه اعتراض به مالیات بر چای در آب‌های بندر بوستون ریختند. این رویداد به «مهمانی چای بوستون» مشهور شد.

در سال ۱۷۷۴ میلادی، ۱۲ نماینده از ۱۳ مستعمره در آمریکا گرد هم آمدند تا درباره وضعیت موجود بحث کنند. آن‌ها کنگره قاره‌ای تشکیل دادند که به‌عنوان بدنه حاکم مستعمرات در گذار به استقلال عمل کرد. اعضای این کنگره در ابتدا خواستار استقلال نبودند و فقط اخذ مالیات بدون وجود نماینده در پارلمان بریتانیا را محکوم کردند.

جنگ در سال ۱۷۷۵ میلادی با نبردهای لکسینگتون و کنکورد آغاز شد. در آن زمان نیروهای پادشاهی بریتانیا برای مصادره تسلیحات و تجهیزات نظامی آمریکایی‌ها وارد این قاره شدند. در چهارم جولای سال بعد، کنگره قاره‌ای اعلامیه استقلال را صادر کرد. این اعلامیه که سلطنت بریتانیا را رد می‌کرد، زمینه‌ساز تشکیل ایالات متحده آمریکا شد. پس از صدور این اعلامیه، درگیری خشونت‌بار تا چندین سال ادامه یافت. سرانجام در سال ۱۷۸۱، در نبرد «یورک تاون» سربازان جرج واشنگتن با همراهی ارتش فرانسه توانستند انگلیسی‌ها را شکست بدهند. این درگیری‌ها ۲ سال بعد، هم‌زمان با معاهده پاریس، پایان یافت. در این معاهده، بریتانیا همه‌چیز را به ایالات متحده آمریکا واگذار کرد. بعد از این معاهده بود که ایالات متحده آمریکا رسماً متولد شد.

در آغاز قرن بیستم، روسیه یکی از فقیرترین و توسعه‌نیافته‌ترین کشورهای اروپا بود. کارگران روس مدام در حال اعتراض به وضعیت کشورشان بودند. آن‌ها در سال ۱۹۰۵ میلادی علیه سلطنت قیام کردند. این قیام به قتل عام یکشنبه خونین منتهی شد و فرجامی نداشت. با وجود این، شعله انقلاب در دل مردم روسیه خاموش نشد.

سال‌ها بعد که جنگ جهانی اول اقتصاد روسیه را فلج کرد و خسارات فراوانی به بار آورد، تزار نیکلای دوم برای فرماندهی ارتش روسیه و الهام‌بخشیدن به سربازانش کشور را ترک کرد و راهی جنگ شد. همین حرکت او ناکارآمدی‌اش به عموم مردم نشان داد. نیکلای دوم کشور را به دست همسر المانی‌الصلش سپرده بود. مردم از همسر

تزار روسی دل خوشی نداشتند، چراکه به شدت تحت تاثیر گریگوری راسپوتین، عارفی روسی که خود را پیامبر می دانست، قرار داشت.

در جریان انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ میلادی، معترضان باری دیگر به خیابان های پتروگراد یا همان سنت پترزبورگ امروزی آمدند. برخلاف قیام خونین سال ۱۹۰۵، این بار تعداد چشم گیری از سربازان ناامید از حکومت به مردم پیوستند. چند روز پس از تشکیل دولت موقت جدید، تزار نیکلای دوم از تاج و تخت کناره گیری کرد و به سلسله رومانوف و نظام امپراتوری روسیه پایان داد. البته این واقعه پایان تاریخ انقلابی روسیه نبود. دولت جدید که از طبقه بورژوازی بود، به حمایت از تلاش های روسیه در جنگ جهانی اول ادامه داد. این کار دولت باعث شد که اقتصاد روسیه بیش از پیش ضربه بخورد.

«کارگران پاریس در میان شکست ها و خیانت های طبقه حاکم دریافتند که برایشان ساعت آن فرارسیده است که با در دست گرفتن کارهای عمومی وضع را نجات بخشند... آنان پی برده اند که وظیفه حتمی و قطعی اشان این است که با در دست گرفتن قدرت و حکومت، مالک سرنوشت خویش شوند...» (کمون پاریس، با این بیانیه کمیته مرکزی گارد ملی پاریس، روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ اعلام موجودیت کرد).

جنگ بین دو امپراتوری فرانسه و پروس بار دیگر در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۰ شعله ور شده بود، اعلام کمون را به سان یک ضرورت، پیشروی طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی قرار داد. ارتش لویی ناپلئون (ناپلئون سوم) شکست خورده و دو لشکر صدها هزار نفره فرانسه به همراه امپراتور سرمست از سرکوب جنبش کارگری ۱۸۵۰ تسلیم شده بودند. ماه سپتامبر در چهارمین روز خود بود که امپراتوری فرانسه از هم پاشید و جمهوری اعلام شد. پاریس چهارمین ماه محاصره را پشت سر می گذاشت و بی نانی، گلوی کارگران و تهی دستان را درهم می فشرد. دولت «دفاع ملی»، به رهبری «آدولف تی یر» برای نجات سرمایه داران قدرت را به دست گرفت. کارگران مسلح در «گارد ملی» در برابر محاصره ارتش پروس، نیروی اصلی مقاومت بودند که تا کوچه های پاریس پیش آمده بود. کمیته های بیست گانه پاریس، با سازماندهی شورایی از نمایندگان خود، ارگان مقاومت در برابر اشغالگران را سازمان داده بودند. تنها پاریس بود که باید از فرانسه پاسداری می کرد. «تی یر» در نقش رییس جمهور سرمایه، دست ها را در برابر پروس بالا برد. پیامش به بیسمارک، صدراعظم پروس، اتحاد برای سرکوب کارگران بود. بیسمارک پاریس را می خواست. امپراتور بناپارت و ارتش اسیرش آزاد شدند تا کمون را سرکوب کنند.

در ۱۸ مارس، «تی یر»، به ارتش دستور داد تا سلاح های خود را به سوی کارگران نشانه روند. او دستور تسخیر توپ های «تپه مونتمارتر» که در دست گارد ملی بود را داد. سربازان نپذیرفتند و به گارد ملی و مقاومت کنندگان شهر پیوستند. ژنرال کلود مارتین لو کنت فرمانده ی پیشین و منفور ارتش، دستور شلیک به سوی مردم را داد، اما از اسب به زیر افکنده شد و تیرباران گردید.

انقلاب کارگری، پاریس را در نور دید. برای کارگران و کموناردها ضرورت انقلاب و اعلام خودگردانی کمونی نه به آن سبب بود که شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب کارگری و سوسیالیسم آماده بود، بلکه به آن سبب بود که «طبقه متوسط» نیز به خیانت گران پیوسته بود. دولت های «تی یر» و «بیسمارک» هراسناک از قیام کارگران و تهی دستان، باید متحد می شدند تا پاریس انقلابی را در هم شکنند. کمون پاریس، همانند تمامی خیزش های اجتماعی از تضاد طبقاتی و از جنگ برخاست.

در سپیده دمان روز ۱۸ اسفند سال ۱۲۴۹ کارگران انقلابی در پاریس پس از شش ماه مقاومت در برابر ارتش دو امپراتوری پروس و «خودی»، در محاصره و گرسنگی، با شلیک توپ‌های انقلاب، برپایی نخستین حکومت کارگری در تاریخ بشر را اعلام کردند: زنده باد کمون!

کموناردها، زنان و مردان کارگر، پرچم سرخ کمون را بر بلندای پاریس برافراشتند. پرچم کمون، پرچم سرخ آرمان کارگران، نشانه پیروزی و اراده‌ی طبقه‌ای بود که برای نخستین بار در تاریخ بر می‌خاست تا با لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، با اعلام مالکیت اشتراکی و خودگردانی، ریشه‌ی از خود بیگانگی از خویش و از طبیعت خویش بخشکند. کارگران فرانسوی که در سال ۱۷۸۹ خیانت‌ها و وعده‌های دروغین «آزادی، برابری و برادری» انقلاب بورژوازی را چشیده و برای پیروزی آن جان داده بود و در خیزش کارگری سال ۱۸۴۸ در نبرد علیه استعمارگران با ترویج مبارزه طبقاتی و دستیابی به مالکیت سوسیالیستی یک نبرد تاریخی را تجربه کرده بودند، اینک با تمامی گرایش‌های طبقاتی خویش، در سال ۱۸۷۱ خودگردانی کمون را در پاریس برپا می‌داشتند. با اعلام حکومت کارگری در پاریس، دین و دین‌مداران، به‌همراه سرمایه‌داران، زمین‌داران، قاتلان و روحانیت و تمامی انگل‌های اجتماعی به کاخ‌ها و کلیساهای ورسای خزیدند. به گفته یکی از اعضاء کمون، «پلیس تمام مشتری‌های محافظه‌کارش را با خود به ورسای برده است.» ورسای، به ستاد مشروعه خواهان، شاه پرستان، مشروطه‌طلبان، سرمایه‌داران، ملاکین زمین و پارلمان‌تاریست‌ها و جمهوری‌خواهان تبدیل شده بود. کمون با این آزمون پرفروغ نشان داد که مدرن‌ترین ساختارهای حکومتی یعنی جمهوری دموکراتیک و پارلمان‌تاریسم، در برابر خودگردانی کمونالیت، کهنه و واپس مانده‌اند. تمامی ساختارهای بورژوازی، ابزار مناسباتی بودند که کمون با برافراشتن پرچم سرخ کارگران بر فراز شهرداری پاریس، ناشایستگی آن‌ها را اعلام داشته بود. هرچند که انقلاب کمون به‌صورت یک‌پارچه از آغاز به اراده و فرمان و در اختیار پرولتاریای فرانسه نبود، و عواملی چند از جمله جنگ و هجوم ارتش پروس به فرانسه و نقش بورژوازی حاکم و حکومت لویی بناپارت، آن را شعله‌ور ساختند، اما تأثیرپذیری طبقه کارگر و کمون به شرایط و روندهایی بازمی‌گردد که هم درونی بودند و هم بیرونی. وجود دو طبقه اصلی و مناسبات سرمایه‌داری، مادیت‌های اصلی و درونی بودند که شرایط و عوامل بیرونی بر شتاب آن‌ها کارساز بودند.

مارکس در روزهای پایانی جنگ فرانسه و پروس، نوشت: «در چنین شرایط فوق‌العاده دشواری، طبقه کارگر فرانسه به جنبش درمی‌آید. هرتلاشی برای برهم زدن حکومت جدید در این بحران کنونی که دشمن پشت دروازه‌های پاریس است، کاملاً نومیدانه است.» با این همه، مارکس و انگلس و دیگر کمونیست‌های دست‌اندرکار کمون از دور و نزدیک در آن برهه، نه تنها از انقلاب و کمون روی برنتابیدند، بلکه با همه توان، با آن همراه شدند. برای پرولتاریا، امکان پیروزی اندک بود، اما انقلاب و مبارزه برای برپایی کمون یک وظیفه تاریخی بود، همان‌گونه که اسپارتاکوس و برده‌گان انقلابی در روم باستان. کموناردها، بلشویک‌ها و اسپارتاکیست‌های آلمانی به رهبری روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت در سال ۱۹۱۹ بودند.

کمون، پیش زمینه‌ی نبرد طبقاتی در سال ۱۸۴۸ را در آگاهی تاریخی خود داشت. بیست و دو سال پیش از خیزش کمون، نبرد طبقاتی، درشرایطی برای کارگران و توده‌های تهی دست، ضرورت یافت. به بیان مارکس: «کارگران دیگر چاره‌ای نداشتند، یا باید از گرسنگی می‌مردند یا تن به‌نبرد می‌سپردند. آنان در روز ۲۲ ژوئن ۱۸۴۸، (به‌این تحریکات) با شورش جسورانه پاسخ دادند که طی آن نخستین نبرد بزرگ میان دو طبقه اصلی جامعه بورژوازی درگرفت. این نبردی بود برسر ماندگاری یا نابودی نظم بورژوازی. حجابی که چهره جمهوری را می‌پوشانید بدین‌سان دریده شد. همه می‌دانند که کارگران، بدون داشتن فرماندهان و برخوردار بودن از نقشه‌ای هماهنگ، بدون وسایل لازم

و در حالی که اغلب حتی سلاحی در دست نداشتند، با شجاعت و نبوغی بی‌مانند، به مدت ۵ روز تمام ارتش، گارد سیار، گارد ملی مستقر در پاریس و انبوه گارد ملی اعزام شده از ولایات فرانسه را شکست دادند و جلوی همه‌ی این‌ها ایستادند. و همه هم می‌دانند که بورژوازی بیم و هراس‌های مرگبارش را با خشونت ناشنیده جبران کرد و بیش از ۳ هزار زندانی را از دم تیغ گذراند.» (مارکس، نبرد طبقاتی در فرانسه (۱۸۴۸-۵۱)، ص ۴۲، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱)

این خیزش کارگری در پاریس در سال ۱۸۴۸، پیش‌درآمد کمون پاریس بود. «بورژوازی (فرانسه) از بیم سوسیالیسم، امپراتوری دوم (لویی بناپارت سوم) را پذیرفت، همان‌گونه که پدران‌شان برای پایان دادن به انقلاب فرودستان، تسلیم امپراتوری و ناپلئون اول شدند. مقام خدایی که بورژوازی به ناپلئون اول بخشید، در مقابل دو خدمتی که او به این بورژوازی کرد، پاداش چندان زیادی نبود.» (تاریخ کمون پاریس ۱۸۷۱؛ لیساگاره- النانور مارکس)

مارکس و انگلس، از احتمال شکست طبقه‌ی کارگر و کمون، هشدار داده بودند؛ اما زمانی که خیزش طبقاتی برای خودرهایی، خروشیدن گرفت، با تمامی توان از آن پشتیبانی کردند. اسپارتاکوس و یاران، کراسوس‌ها را در برابر داشتند و سنای روم و اینک، کمون پاریس، تی‌رها و بیسمارک‌ها را. درست است که کمون از طبقه آگاه و سازمانیافته و هماهنگ کارگری و از دانش مبارزه طبقاتی‌ای که بتواند پیروزی طبقه کارگر را رهبری کند و از آن سازمان کمونیستی پیشاهنگ و تئوری و برنامه عمل خویش، بی‌بهره بود، اما پاسخ‌گویی به یک ضرورت را دریافت و شکوهمندانه از یک مبارزه طبقاتی، درمیان کوهی از آتش گذشت.

سازمان کمون، برپایه‌ی شوراهایی بود که با شرکت زنان و مردان، برای نخستین بار در تاریخ بشر، به شیوه برگماری مستقیم برگزیده می‌شدند. در آغاز، پاریس را به ۲۰ «بخش» انتخاباتی تقسیم کردند و هر بخش، کمون خود را داشت. کمون پاریس، کمون ۱۰ کمون‌ها بود. شورای شوراها با ۹۲ نماینده در بردارنده کارگران، فعالان سیاسی، انترناسیونالیست‌ها، آنا‌رشیست‌ها، کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، ژاکوبینیست‌ها و نمایندگان از لایه‌های میانه و هواداران لوئی اوگوست بلانکی بود. بلانکی در زندان بود که به‌عنوان رییس شورا برگزیده شد.

کمون، پارلمان‌تاریسم را برکنار و کنگره شوراها را اعلام کرد و بر خلاف جداسازی قوای سه‌گانه قضاییه، مجریه و مقننه بوروکراتیک و فاسد سرمایه‌داری، هر سه قوا ملغی و با ادغام نوینی در کنگره، ساختار می‌داد. کمون با انحلال ارتش، پلیس و نیروهای نظم سرمایه، با جایگزینی یگان‌های مسلح زنان و مردان، نخستین گام تاریخی بشری را در ورود به خودگردانی برداشت. شوراهای کمون، در تمامی کانون‌های کار و زندگی با رای همگانی به وسیله خود فرودستان سازمان یافتند؛ از این‌روی، کمون سازمان خودگردان کارگران و تهی‌دستان، به سان ارگان کار، ارگان اجرایی و هم‌زمان، ارگان قانون‌گذار و دادگر بود. شورای کمون، بودجه آئین‌های مذهبی را لغو کرد و مرکز نیروی جهالت، یعنی قدرت کشیش‌ها را نشانه گرفت و بر آن شد تا کشیش‌ها را از دیرها، به خانه‌هایشان روانه کرد تا از راه صدقه مومنین و ناآگاهان خود، گذران کنند. تمام بنیادهای آموزشی ۱۰ در چنگ کلیسا، رایگان به روی حکومت شونندگان گشوده شدند. به جای ریاست در دستگاه‌های اداری، قضایی و آموزشی، آرای عمومی گزیده شدند. در شوراهای کمون، برگماری و برکناری نمایندگان، از پایین و از سوی توده‌های مردم انجام می‌گرفت. دست‌مزد خدمات نمایندگان شوراها، میانگین همان دست‌مزدی قرار داده شد که دیگر کارگران دریافت می‌داشتند. بدین‌سان، برای نخستین بار در تاریخ، از رقابت برای دستیابی به مقام و جایگاه اداری جلوگیری می‌شد؛ در حالی که، انتخاب‌شوندگان برای نمایندگی مردم، دست و بال‌شان باز نبود و موظف بودند اصولی را رعایت کنند. (انگلس، «جنگ داخلی در فرانسه»، مقدمه به‌مناسبت بیستمین سال‌گرد کمون، سال ۱۸۹۱)

کمون، رفتارند مستقیم به افراد و نه احزاب را برای نخستین بار در تاریخ، به خدمت مردم در آورد و از ابزار دست طبقه حاکمه بهره‌کش رها کرد. کمون اعلام کرد که دیگر نباید سوم شخص‌ها سرنوشت جامعه و کارگران را رقم زنند! حکومت‌های خود گردان محلی تولید کنندگان، پروژه سازمان سراسری می‌گردیدند که کمون مجال به پایان رسانیدن آن را نیافت. کمون، همان شکل سیاسی‌ای بود که رهایی اقتصادی کار را ممکن می‌ساخت. این مهم‌ترین شرط، ویژگی، بالندگی و وظیفه کمون بود. قدرت سیاسی شورایی سوسیالیستی به‌سان اهرمی که سلطه اقتصادی و حاکمیت اقتصادی بورژوازی را پایان بخشد و به نگرش مارکس: «هر انسان، مبدل به کارگری تولید کننده می‌شود و کار تولیدی دیگر خصوصیت طبقاتی نخواهد داشت.» کمون با چنین پروژه‌ای، بر آن بود تا مالکیت طبقاتی سرمایه‌داران را که کار اجتماعی انبوه تولید کنندگان به عنوان منبع سرمایه، ثروت اندوزی، انباشت و قدرت اقلیت بود را ملغا سازد و مالکیت خصوصی را به مالکیت اشتراکی بگذارد. به گفته مارکس این همان «کمونیسم غیرممکن» بود.

کمون پرسش جنگ را پاسخی انقلابی داد: کمون نشان داد که طبقه کارگر و حکومت شوندگان نباید به دام شعارهای «جنگ میهنی» و دفاع طلبی بورژوازی و «دشمن خارجی» تن بسپارند. کمون جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی علیه دشمن اصلی یا طبقه استثمارگر و حکومت اش تبدیل کرد. برای نجات ارتش و امپراتوری و حکومت لویی بناپارت و به امپراتوری بیسمارک و مهاجم تن نسپرد و گوشت دم توپ دو امپراتوری پروس و فرانسه نشد. اگر جنگید و اگر به خون غلتید با پرچم رهایی‌بخش پرولتاریا و برای رهایی از بورژوازی «خودی» و «بیرونی» بود.

راز بزرگ دیگر کمون، ویژگی انترناسیونالیستی آن است. کمون به نشانه محکومیت کشورگشایی ناپلئون بناپارت، روز ۱۶ ماه مه: ستون واندوم، نماد اسارت دیگر ملت‌ها را واژگون ساخت. این ستون بین سال‌های ۱۸۰۶ و ۱۸۱۰، به «افتخار» پیروزی‌های فرانسه ناپلئونی در پاریس از برنز آب شده توپ‌های به غنیمت گرفته شده از دیگر کشورها در میدان واندوم پاریس برپا شد و بر فراز این ستون اشغالگری، تندیس برنزی ناپلئون گذارده شده بود.

کمون یک حرکت جهانی بود. کمون يك کارگر المانی را برای هماهنگ کننده شورای کار برگزید و هماهنگ کننده فرماندهی دفاع از پاریس را به شورایی از انترناسیونالیست‌های لهستانی سپرد. گاریبالدی، رهبر جنبش مردمی ایتالیا را به فرماندهی برگزید و او را «شهروند جهانی» تا در کمون برگمارده شود. از همین روی، کمون اعلام نمود که «درفش کمون، درفش جمهوری جهانی است.»

کمون نشان داد که بدون انقلاب در برابر خشونت سرمایه‌داران، پیروزی و جایگزینی خودگردانی شورایی غیرممکن است. به بیان مانیفست، نخستین گام و عمل انقلابی کارگران در پاریس، عبارت بود از به کف آوردن قدرت یعنی تسخیر دموکراسی بورژوایی و سرنگونی حکومت. کمون آموخت که ماشین سرکوب و نظامی و تمامی ابزار اداری و بورکراسی بورژوازی را باید در هم شکست و به جای آن‌ها گزینه‌های انقلابی شورایی را سازمان داد.

بدین ترتیب، طبقه کارگر برای نخستین بار در تاریخ، خودگردانی و مناسباتی را سازمان داد که هرچند تنها ۷۲ روز پایدار ماند، اما همین آزمون نشان داد که می‌توان آرمان حاکمیت بر سرنوشت خویش و شکوه انسانی تیرباران‌های دسته‌جمعی کموناردها تا روزهای ژوئن ۱۸۷۱ ادامه داشت. هرگز شمار قربانیان هفته خونین پیدا نخواهد شد. رییس دادگستری نظامی تیرباران ۱۷۰۰۰ نفر را پذیرفت. در ۲۸ ماه می آخرین کموناردها را در محله کارگرنشین بلویل در شرق پاریس دستگیر شدند و همه را قتل عام کردند.

جنبش‌ها و سازمان‌ها و افرادی را که در صدد انقلاب یا ایجاد تغییر هستند انقلابی می‌نامند. به عبارت دیگر، انقلابی کسی است که قصد دارد حکومت را تغییر دهد و آن را براندازد. بر اساس سنت تاریخی، عموماً طبقه کارگر و سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی که در کشورهایی با حکومت بورژوازی مواجه بودند، تمایل داشتند انقلاب کنند و

نظام موجود را به نفع مردم و ستمدیدگان تغییر دهند. این موضوع به نظریه کارل مارکس بازمی‌گردد. کارل مارکس، فیلسوف المانی و بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی معتقد بود که بر اساس جبر تاریخی، وقتی جامعه به حد معینی از رشد سرمایه‌داری برسد و ثروت و ابزار کار را در دستان اقلیت مطلق بیفتد که یا در قدرت اند یا روابط ویژه‌ای با سطح بالای قدرت سیاسی دارند، اکثریت مزدبگیر علیه شرایط ناعادلانه شورش می‌کند و خواهان برابری و تقسیم عادلانه ثروت می‌شود.

مارکس با در نظر گرفتن اصول مادی گرایی دیالکتیک، در مورد جوامع انسانی و نظم و ثبات در آن‌ها معتقد به دیدگاه سلطه بوده، می‌گوید: طبقه‌ای که قدرت و ثروت را در دست دارد بر طبقه‌ای که فاقد آن است حکومت می‌کند. به عبارت دیگر، وی دولت را ابزار سلطه طبقه بالا بر طبقه فرودست می‌داند.

مارکس انقلاب را تغییر از یک «مرحله تاریخی» به «مرحله دیگر» می‌داند که ناشی از تغییر در شیوه تولید است؛ به عبارت دیگر، انقلاب موقعی به وقوع می‌پیوندد که نیروهای تولیدی به حد رشد برسند و توسعه یابند. مراحل فوق به نظر وی، عبارتند از: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم. به نظر مارکس در کشورهای فئودالی باید انقلاب بورژوازی و در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته انقلاب سوسیالیستی به وقوع پیوندد. در نظریه مارکسی انقلاب از «خود بیگانگی» و «آگاهی طبقاتی» نیز دو مرحله لازم برای وقوع انقلاب هستند.

این نارضایتی و تلاش برای تغییر نهایتاً منجر به انقلاب خواهد شد. در واقع انقلاب طبقه‌بندی پیشین جامعه و ساختار را دگرگون می‌کند و شرایط جدیدی برای اداره جامعه پدید می‌آورد. از این رو از نگاه چپ‌ها و مارکس، اکثریت جامعه، انقلابی بالقوه تلقی می‌شوند. اما آنان که مانند انقلاب اکثریت به اصطلاح پای کار می‌آیند، نیروی فعال شده اکثریت انقلابی جامعه است. در نهایت انقلاب باید در جامعه‌ای دموکراتیک و بورژوازی به وقوع بپیوندد.

مارکس و انگلس انقلاب راستین را «انقلاب اجتماعی» می‌دانستند که باید به تغییر «طبقه حاکمه» منتهی شود و «انقلاب سیاسی» را صرفاً در راستای تغییر «هیأت حاکمه» می‌دانستند.

به گفته مارکس، در هر انقلابی توازن قوا مهم و سرنوشت‌ساز است. براساس منطق انباشت اولیه سرمایه به راحتی می‌توان نشان داد چرا کارگران استثمار می‌شوند و چرا تهی‌دستان شهری در سطح میلیونی در حاشیه شهرها ظهور می‌کنند؟

در دوران‌های تاریخی گذشته، تکنولوژی این اجازه را نمی‌داده که بتوان همزمان و بدون فوت وقت، تجمع مشترک همگانی داشت. اما اکنون به یمن تکنولوژی مدرن و اطلاع‌رسانی سریع، این امر عملی شده است. اکنون بسیج اجتماعی، به مراتب از گذشته ساده‌تر و سهل‌تر شده است. اما مهم است که در این میان، فعالین تجمعات اعتراضی اخیر، نباید از سازمان‌دهی و فعالیت مشترک شورایی غافل بود و به تجمعات مردمی بسنده کرد. خود واژه «مردم» بسیار گنگ و مبهم است. چرا که همه مردم نیازها و خواسته‌ها و سیاست‌های مشترک ندارند.

به علاوه مهم‌تر از همه، مردم به طبقات تقسیم شده‌اند و هر طبقه به دنبال منافع و حاکمیت خود است. به همین دلیل، کشمکش‌های زیادی از درون انقلاب‌ها سر بلند می‌کنند تا هر کدام سهم خود را از انقلاب ببرند.

با این وجود، فقط در انقلاب است که مردم خودشان دست‌به‌کار تغییر نظام سیاسی حاکم می‌شوند. البته در نظام‌های دموکراتیک، به دلیل فضای نسبتاً آزاد و باز بودن باب اصلاحات، مردم می‌توانند از طریق انتخابات در تحولات سطحی یا عمیق ساختار سیاسی موثر باشند. بنابراین انقلاب پدیده‌ای است که عمدتاً در نظام‌های غیردموکراتیک و مستبد و یا در دموکراسی‌های نوظهور و تثبیت‌نشده رخ می‌دهد.

بحران اقتصادی، نارضایتی عموم مردم، روشنفکران، شکاف در طبقه حاکمه، فشار مالی بر مردم و جنگ نیز جزو علل کوتاهمدت انقلاب قلمداد می‌شوند.

سرانجام در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی، انقلابیون به رهبری حزب چپ‌گرای بلشویک و با هدایت ولادیمیر لنین به کاخ زمستانی یورش بردند و با کودتا قدرت را از دولت موقت گرفتند. لنین از حکومت جدید شوروی حمایت می‌کرد که نه توسط سرمایه‌داران، بلکه با همراهی جمعی از دهقانان، کارگران و سربازان اداره می‌شد. علی‌رغم تلاش‌های لنین، انقلاب نتوانست خارج از پتروگراد طرفدار چندانی پیدا کند. همین مسئله سبب شد تا جنگی ۵ ساله در داخل روسیه اتفاق بیفتد. این جنگ در نهایت به‌نفع لنین تمام شد و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت.

انقلاب چینی‌ها، به یکی از بزرگترین امپراتوری‌های دنیا خاتمه داد. سلسله چینگ بعد از جنگ‌های ناموفقی که داشت، به‌سرعت قدرت خود در آسیا را از دست داد. سرخوردگی این کشور در سطح جهانی منجر به اعتراض شهروندان عادی چین شد. به این ترتیب، در اوایل قرن بیستم، برای از میان برداشتن نظام امپراتوری چین اتحادی انقلابی شکل گرفت. سونیاتسن، سیاست‌مدار و پزشک انقلابی با لقب «پدر ملت»، در این جنبش نقش مهمی داشت. او چندین شورش را رهبری کرد که همگی توسط ارتش چینگ مغلوب شدند، اما اوضاع به این روال باقی نماند و سرانجام در سال ۱۹۱۱ میلادی، قیام ووجانگ همه‌چیز را عوض کرد.

پس از آن، درباریان چینگ برای توقف خونریزی‌ها سلطنت مشروطه را روی کار آوردند و یوان شیکای به‌عنوان نخست‌وزیر جدید معرفی شد. با وعده اصلاحات، استان‌های مختلف چین وفاداری خود را به اتحاد انقلابی اعلام کردند. نمایندگان این استان‌ها برای اولین بار در یک مجمع گرد هم آمدند و سونیاتسن را به‌عنوان رییس‌جمهور موقت جمهوری چین انتخاب کردند.

در نهایت در سال ۱۹۱۲ میلادی، امپراتور تاج‌وتخت خود را به انقلابیون واگذار کرد و حکومت چندصدساله چینگ پایان یافت. این انقلاب یکی از معروف‌ترین انقلاب‌های تاریخ بود که راه را برای انقلاب کمونیستی چین در سال ۱۹۴۹ میلادی هموار کرد.

انقلاب کوبا: رهبران معروف این انقلاب که از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹ میلادی اتفاق افتاد، فیدل کاسترو، برادر کوچک او رائول و چه‌گوارا بودند. آن‌ها توانستند کوبا را از دست دیکتاتور تحت حمایت ایالات متحده آمریکا یعنی فولخنسیو باتیستا رها کنند. این جنبش به‌کمک تاکتیک‌های چریکی و نبرد در میان جنگل‌ها و کوه‌های سرسبز کوبا پیروز شد. انگیزه رهبران این انقلاب رهایی از امپریالیسم آمریکایی بود که در نهایت به تشکیل کشوری سوسیالیستی و بعدها کمونیستی منجر شد.

یکی از مشهورترین انقلاب اجتماعی در جهان، انقلاب ۱۳۵۷-۱۹۷۹ مردم ایران است. این انقلاب نظام شاهنشاهی را که غرب در آن نفوذ بسیاری داشت سرنگون کرد اما با سرکوب‌های خونین گرایش‌ات چپ و سکولار توسط گروه‌های مذهبی به رهبری خمینی، به تاسیس حکومتی دینی منجر شد.

نخستین اعتراض مردمی در تاریخ حکومت اسلامی، اعتراض زنان به حجاب اجباری بود که حدود ۲۵ روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در اسفند سال ۱۳۵۷ و همزمان با روز جهانی زن رخ داد.

این اعتراض در پی چاپ سخنرانی آیت‌الله روح‌الله خمینی به عنوان تیتر اول در «روزنامه اطلاعات» مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ آغاز شد. در این مطلب با عنوان «نظر امام درباره حجاب» آمده بود: «الان وزارتخانه‌ها آن طوری که برای من نقل می‌کنند، باز همان صورت طاغوت را دارد. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زنان لخت بیایند. زن‌ها بروند اما باحجاب باشند.»

چاپ این مطلب با راهپیمایی‌های پراکنده‌ای در موافقت و مخالفت حجاب همراه شد. صبح روز بعد، یعنی ۱۷ اسفند ماه، کارمندان زن بدون حجاب، اجازه ورود به محل کار خود را نیافتند.

همزمان در «دانشگاه تهران» تجمعی به مناسبت روز جهانی زن برگزار شد، و این تظاهرات به بیرون دانشگاه کشیده شد، اما در میانه راه با خشونت اعضای «کمیته انقلاب اسلامی» مواجه شد. مردانی که فریاد می‌زدند «یا روسری، یا تو سری!» به صف معترضان به حجاب اجباری، یورش بردند و حتی برای متفرق کردن معترضان به شلیک تیر هوایی نیز متوسل شدند.

از آن تاریخ تا به امروز زنان ایران به‌طور سیستماتیک سرکوب شده‌اند و حتی ای ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود، یعنی انتخاب رنگ و مدل لباس خود نیز محرومند و حجاب اسلامی نیز به زور بر آن‌ها تحمیل شده است.

حکومت اسلامی ایران از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش در سال ۱۳۵۷، شاهد انواع اعتراضات بوده است. اکنون اکثریت شهروندان و در پیشاپیش همه جوانان دختر و پسر علیه حکومت اسلامی، وارد صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه ایران شده‌اند. اما سران و مقامات حکومت، تاکنون همه آن‌ها را نادیده گرفته بودند. از نظر آن‌ها، هرگونه اعتراض مردمی، اعتصاب کارگران، اعتراض کشاورزان اصفهان، اعتراض مردم خوزستان به بی‌آبی، اعتراض دانشجویان و زنان و غیره نتیجه تهاجم فرهنگی غرب ورد راس همه آمریکاست. از نظر حکومت اسلامی، هر کسی که اعتراض کند و مرتد و عامل خارجی است.

در سال‌های ۱۳۹۶ و هم ۱۳۹۸، عمدتاً بیکاران و مردم فقیر و کارگران و تهی‌دستان شهری بودند که به خیابان‌ها ریختند و خواستار سرنگونی حکومت اسلامی شدند. اما حکومت با استفاده از سپاه پاسداران و سایر نیروهای سرکوبگر این دو خیزش بزرگ مردم را شدیداً سرکوب کرد. در واقع، ترکیبی از خشونت وحشیانه، قطع اینترنت و نتیجتاً قطع ارتباط معترضان با هم، از جمله عواملی بودند که کاهش تدریجی اعتراضات شدند. در واقع اعتراضات با سرکوب خوابید، ولی عوامل اصلی ناراضایی به قوت خود باقی ماندند و به اصطلاح آتش زیر خاکستر شد.

تابستان ۱۴۰۱ اما ایران حال و هوایی کاملاً متفاوت پیدا کرد. دولت و مردم در دو جهت کاملاً متفاوت حرکت می‌کردند. حکومت دینی طبق معمول مشغول بازی هسته‌ای، انکار بحران اقتصادی، و اجرای احکام سفت‌وسخت قوانین ارتجاعی و تهدید و ترور و اعدام مخالفین خود بود. در حالی که شهروندان هم طبق معمول مشغول اعتراض بودند؛ اعتصاب کارگران، معلمان به‌عنوان بخشی از جنبش کارگری ایران به‌خاطر وضع حقوق‌شان، بازنشستگان به‌خاطر حقوق و مزایای‌شان، مردم خوزستان و کشاورزان اصفهان به‌خاطر بی‌آبی، زنان به‌خاطر سرکوب‌های مختلف از جمله حجاب اجباری، فعالین زیست محیطی به دلیل فجایع زیست محیطی، اعتراض دانشجویان و... از همان اوایل حاکمیت جمهوری اسلامی، تبعیض طبقاتی، تحمیل فقر، عدم افزایش دستمزدها متناسب با تورم و محرومیت سیاسی و سرکوب شدید مخالفین به سیاست‌های مداوم حکومت تبدیل شد. مسبب همه این کمبودها و بحران‌ها، خود حاکمیت بوده است. حکومتی فاسد و مافیایی که فقط خواهان اطاعت و بردگی‌ست، همه راه‌ها را مبنی بر بهبود و رفاه‌های هرچند اندک در زیست و زندگی مردم و آزادی‌هایشان بسته است.

در چنین روندی بود که بازداشت و قتل مهسا امینی و کشتن او توسط پلیس ارشاد، به اتهام بدحجابی، ناگهان اوضاع دگرگون شد. خاکسپاری مهسا و سر دادن شعار «زن، زندگی، آزادی» در این مراسم و همچنین برداشتن روسری‌ها توسط زنان، آتش زیر خاکستر اعتراضات را شعله‌ور کرد به حدی که اعتراضات سریعاً همه شهرها، شهرستان‌ها، استان‌ها و همچنین ایرانیان خارج کشور را فراگرفت. تاکنون شعارهای همچون «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر»، «توپ، تانک، فشفشه، آخوند باید گم بشه»، «جمهوری اسلامی نمی‌خوایم»، «مرگ بر خامنه‌ای» و...، صداها

هزار بار تکرار شده‌اند. دیگر بیش از این تهدیدها و سرکوب‌های سابق، برای خاموش کردن اعتراضات دیگر جواب نمی‌دهد؛ حالا نظامیان حتی وارد مدارس شوند و به کودکان هم شلیک کنند. اکنون نیروی سرکوب خسته و مردد است. محسن اژه‌ای رییس قوه قضائیه، در همان روزهای نخست آغاز اعتراضات به‌نوعی اقرار کرده است که نیروهای امنیتی و سرکوب خسته و داغان هستند.

حکومت با ریاکاری و دروغ معترضین را به «شمنان خود» نسبت می‌دهد. خامنه‌ای علنا تقصیر ماجرا را به گردن «آمریکا و اسرائیل، عربستان و مزدوران‌شان و ایرانیان خائن خارج‌نشین» انداخته است. اما هیچ‌کس به این سخنان سخیف و دروغ حاکمیت و در راس همه خامنه‌ای، اهمیتی نمی‌دهند و حکومت را دشمن اصلی خود معرفی می‌کنند. نشانه‌ای هولناک برای حاکمیت این است که کارگران صنعت نفت هم «از مبارزات مردمی علیه خشونت سازمان‌یافته و هر روزه علیه زنان و علیه فقر و جهنم حاکم بر جامعه» حمایت کرده‌اند. خامنه‌ای خوب یادش می‌آید که در انقلاب ۱۳۵۷، اعتصابات به‌ویژه اعتصاب نفتگران بود که سقوط حکومت را تسریع کرد.

هرچه اعتراضات بیش‌تر طول بکشد، از یکسو به میدان آمدن رهبران عملی و نظری و سیاسی که جنبش را هدایت کنند بیش‌تر می‌شود و از سوی دیگر یاس و ناامیدی و فروریزی نیروهای سرکوب نیز شدید می‌گردد. چنین روندی دیر و یا زود منجر به فروپاشی حاکمیت خواهد شد.

حکومت اسلامی ایران، بیش از این نمی‌تواند پشت ایدئولوژی اسلامی خود قایم شود و نیروهای سرکوبگر خود را به جان مردم بیاندازد. این بار مردم با صراحت خواستار سرنگونی حکومت اسلامی هستند، برای همین است که فریاد می‌زنند: «جمهوری اسلامی، نمی‌خوایم نمی‌خوایم» و «امسال سال خونه، سیدعلی سرنگونه». فریادی که به گوش جهانیان نیز رسیده و توجه افکار عمومی جهان را به خود جلب کرده است.

انقلاب جاری تجربه‌ای نوین و بی‌نظیر و بی‌سابقه است و نقطه‌عطفی برای ایران و بی‌گمان برای کل پرتلاطم خاورمیانه خواهد بود؛ انقلابی زن‌محور که همه مردم از آن حمایت می‌کنند و می‌خواهد نه تنها یکی از خشن‌ترین اشکال مردسالاری را سرنگون کند، بلکه بخش کثیری از انسان‌ها بدون توجه به جنسیت و ملیت و عقاید سیاسی و باورهای مذهبی از حقوق یکسان برابری برخوردار باشند و در رفاه و آزادی زندگی کنند.

اگر امروز زنان از حاشیه وارد بطن و مرکز سیاسی تلاطمات ایران شده‌اند یک دلیل مهم‌اش سرکوب آنان در این ۴۳ سال گذشته و انباشته شدن مطالبات‌شان بوده است. اکنون محکم و قاطع می‌توانیم بگوییم که زنان به ویژه دختران جوانان آگاه و پرشور و شوق، رهبری انقلابی کنونی ایران را به دست گرفته‌اند.

بهار عربی: آنچه در جهان به بهار عربی مشهور شد، نتیجه اعتراضات و قیام‌های طرفداران دموکراسی در خاورمیانه و شمال آفریقا بود. این جنبش اعتراضی از سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ میلادی شروع شد و برخی از حکومت‌های مستبد در منطقه خاورمیانه را به چالش کشید. این موج انقلابی زمانی آغاز شد که مردم در تونس و مصر توانستند حکومت‌های دیکتاتور را سرنگون کنند. این انقلاب‌ها الهام‌بخش مردم در سایر کشورهای عرب‌زبان شدند. با این حال، مردم تمام این کشورها در جنبش‌های اعتراضی موفق نبودند و تظاهرکنندگانی که نارضایتی خود از وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورشان را ابراز می‌کردند، اغلب با سرکوب خشونت‌آمیز نیروهای امنیتی روبه‌رو می‌شدند.

شاید کم‌تر کسی فکر می‌کرد که خودسوزی یک دست‌فروش ساده تونس به یکی از معروف‌ترین انقلاب‌های تاریخ معاصر منجر شود. این دست‌فروش جوان که چند بار برای مخالفت با درخواست رشوه مورد آزار و اذیت پلیس قرار گرفته بود، محمد بوعزیزی نام داشت. خودسوزی او در اعتراض به فساد دولتی جرعه قیام مردم تونس شد. ناآرامی‌ها

به سرعت در سراسر کشور گسترش یافت و موجی از اعتراض و تظاهرات در سراسر خاورمیانه به راه افتاد. مردمی که قیام کردند خواستار شغل، شرایط بهتر زندگی و آزادی‌های بیشتر بودند.

یک ماه پس از این اتفاق، پلیس تونس صدها نفر را به قتل رساند. وعده اصلاحات رییس‌جمهور زین‌العابدین بن‌علی نیز نتوانسته بود از میزان نارضایتی‌ها بکاهد. سرانجام در ۱۴ ژانویه سال ۲۰۱۱، بن‌علی همراه خانواده‌اش به عربستان سعودی گریخت.

از ژانویه تا اکتبر ۲۰۱۱، دولتی موقت با هدف اصلاحات روی کار آمد، احزاب سیاسی جدید را به رسمیت شناخت و حزب بن‌علی را منحل کرد. پس از آن، اعتراضات با درخواست اصلاحات بیشتر پراکنده ادامه یافتند. در ۲۳ اکتبر، النهضه که یک حزب اسلام‌گرای میانه‌رو بود، در انتخابات سراسری پیروز شد. این حزب با همراهی دو حزب سکولار یک دولت ائتلافی تشکیل داد، اما تنش‌ها در تونس به همین جا ختم نشد.

در سال ۲۰۱۲، میان اسلام‌گرایان و سکولارها بر سر مسائلی همچون حقوق زنان اختلافاتی پدید آمد، چون النهضه متعهد شده بود که قانون اساسی جدید را بدون در نظر گرفتن قوانین اسلامی تدوین کند. این اختلافات زمانی شدت گرفت که «شکری بلعید» و «محمد براهمی»، سیاستمداران برجسته سکولار تونسی، ترور شدند. برخی از معترضان اعتقاد داشتند که حزب النهضه مسئول این ترور هاست. در نهایت در سال ۲۰۱۳، پس از اوج گرفتن اعتراضات، نخست‌وزیر تونس از مقام خود استعفا کرد.

در ادامه دولتی تکنوکرات روی کار آمد و در ژانویه ۲۰۱۴، پارلمان قانون اساسی جدیدی را تصویب کرد که در آن حقوق و آزادی اقلیت‌ها تضمین می‌شد. به موجب این قانون، رییس‌جمهور و نخست‌وزیر هر دو قدرت را در دست گرفتند. در دسامبر همان سال بود که «محمد الباجی قائد السبسی» در اولین انتخابات آزاد تونس به‌عنوان رییس‌جمهور انتخاب شد.

از آن زمان تا سال ۲۰۱۹، اقتصاد و سیاست تونس درگیر تحولات متعددی شد. گرچه قوه مقننه و مجریه تونس دموکراتیک انتخاب می‌شدند، شیوه‌های حکومت آن‌ها نتوانست مردم را راضی نگه دارد. در اکتبر تا نوامبر سال ۲۰۱۹، مردم تونس اولین کسانی بودند که در جهان عرب دوباره تظاهرات اعتراضی به راه انداختند. نتیجه اعتراضات این مردم انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از یک دولت منتخب دموکراتیک به دولتی دیگر بود. البته کار مردم تونس هنوز تمام نشده است و هنوز هم برای استقرار دموکراسی و مقابله با ایدئولوژی‌های ستیزه‌جویانه راه درازی پیش رو دارند.

جوانان مصری با شنیدن خبر برکناری بن‌علی در تونس، به‌کمک شبکه‌های اجتماعی اعتراضاتی را سازمان‌دهی کردند. در نهایت در ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱، در سراسر مصر بسیاری از مردم به خیابان‌ها آمدند. دولت حسنی مبارک ابتدا با پیشنهاد امتیازاتی تلاش کرد اعتراضات را خاموش کند، اما با ناکامی این نقشه، تظاهرات به خشونت کشیده شد. پس از آن، اعتراضات گسترده‌ای شکل گرفت و درگیری میان معترضان و نیروهای امنیتی در قاهره و سراسر مصر شدیدتر شد. سرانجام ارتش این کشور اعلام کرد که از توسل به زور علیه کسانی که خواستار برکناری حسنی مبارک هستند خودداری می‌کند. مبارک که حمایت ارتش را از دست داده بود، در یازدهم فوریه پس از حدود ۳۰ سال قدرت را به شورایی از افسران بلندپایه ارتش واگذار کرد. این شورا در دوران موقت پیش از تشکیل دولت جدید با اقبال عمومی روبه‌رو شد، اما پس از آن‌که ثبات سیاسی را بر دموکراسی ترجیح داد، از تعداد طرفدارانش کاسته شد.

بعدا حزب اخوان المسلمین قدرت را گرفت و سپس کودتای نظامی به فرماندهی ژنرال السبسی به وقع پیوست و نظامیان مجدداً به قدرت برگشتند.

در لیبیا اعتراضات علیه حکومت معمر القذافی در اواسط فوریه سال ۲۰۱۱ به سرعت به شورش مسلحانه تبدیل شد. درست در همان زمان که به نظر می‌رسید نیروهای شورشی در آستانه شکست قرار گرفته‌اند، ائتلافی بین‌المللی به رهبری ناتو حملات هوایی علیه قذافی را شروع کرد. گرچه مداخله نظامی ناتو در نهایت موازنه قدرت نظامی را به نفع نیروهای انقلابی تغییر داد، قذافی توانست چند ماه در پایتخت قدرت خود را حفظ کند. او در آگوست ۲۰۱۱ پس فتح طرابلس، از قدرت کنار گذاشته شد. سرانجام در اکتبر همان سال، قذافی پس از چند هفته فرار در شهر سرت به دست انقلابیون کشته شد.

پس از انقلاب لیبیا، بین گروه‌های مذهبی و نظامیان تقسم شد و این وضعیت تا به امروز ادامه دارد. در آن هشت و نه ماه اعتراضات بزرگ مردمی، در قاهره و تونس و کشورهای عربی دیگر، باز هم کارگران، زنان، جوانان و دانشجویان و طرفداران زیست محیطی مبارزه کردند، ولی نتیجه انتخابات پیروزی اخوان المسلمین در مصر بود. حاکمیت اسلامی و استبدادگرایی اخوان المسلمین زمینه را برای جانشین شدن مردم از شرایط انقلابی را فراهم کرد و نهایتاً از طریق حمایت آمریکا از ارتش مصر، کودتای نظامی صورت گرفت که آن‌هم خود را از طریق شبه‌انتخابات خود را تثبیت و تقویت کرد. ژنرال السیسی با تعویض لباس و با انتخابات رییس جمهور شد و نهایتاً دیکتاتور سابق، حسنی مبارک، که در تمام این مدت قرار بود محاکمه شود، آزاد شد و برگشت به سر خانه و زندگیش و حتی فضای سیاسی و اجتماعی مصر، از دوره مبارک هم مستبدتر شد. این‌هم نمونه‌ای دیگر از ترفندهای سرمایه‌داری عصر حاضر بود که چگونه انتخابات پس از لحظه انقلاب به عکس خود منجر می‌شود.

تهدید انقلاب‌ها از سوی دول بزرگ سرمایه‌داری

از سوی دیگر، دول بورژوازی نیز با صرف هزینه‌ها و بودجه‌های قابل‌توجه و با بسیج نیروهایی که به خود نزدیکتر می‌بینند به آن‌ها کمک‌های مادی و معنوی و تبلیغی می‌رسانند تا قدرت را از بالا بگیرند. هدف عمده آن‌ها، جلوگیری از پیروزی انقلاب‌های طبقاتی که منافع سرمایه‌داری را به خطر می‌اندازند و یا منحرف کردن آن در راستای منافع طبقاتی‌شان است. به همین دلیل، آن‌ها عمده طرح‌ها و نظرات خود را به گروهی از طرفداران و کارشناسان و پژوهشگران و رسانه‌های خود، دیکته می‌کنند شعارها را تحریف و یا تغییر می‌دهند و شخصیت‌سازی می‌کنند، نمادهایی مانند «پرچم ملی؟!»، «بالا می‌برند و ... به گونه‌ای که موسسات پژوهشی آمریکا به‌ویژه مراکز وابسته به وزارت دفاع یا نیروهای مسلح تحقیقات خود را تحت عنوان «مطالعات ضد شورش‌گری یا ضدبهراندازی» می‌نامند. به عنوان مثال، می‌توان به موسسه «واشنگتن برای سیاست‌گذاری خاور نزدیک» موسوم به WINEP و یا موسسه تحقیقاتی راند RAND وابسته به نیروهای هوایی آمریکا با بیش‌ترین پژوهشگر و استراتژیست اشاره کرد.

یکی از تحقیقات و پروژه بسیار پرهزینه و معروف آمریکا یعنی «کاملوت» CAMELOT در اواسط دهه ۱۹۶۰ با به کارگیری تعداد زیادی از محققان علوم اجتماعی اجرا شد. آن‌چه را که کاملوت وعده می‌داد تنها توجیه دگرگونی‌های پیش‌بینی شده در پاره‌ای کشورهای به اصطلاح «جهان سوم نبود»، بلکه راهنمای مهارکردن و لگام زدن بر این دگرگونی‌ها را نیز پیش‌بینی می‌کرد. کاملوت، الگو و انگاره ضدانقلاب را وعده می‌داد.

مطالعات در مراکز پژوهشی در حوزه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی از جمله کارگری، زنان، دانش‌جویان، سیاهان، اقلیت‌های ملی، مذهبی، محیط زیست و برخی از اشکال رادیکال سیاسی و اجتماعی شهری صورت می‌گیرد.

تنها دولت‌های وقت آمریکا از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۹۱ حدود ۹۵ کودتا طرح و به مرحله اجرا گذارده است. کودتا بیش‌تر در تاریخ کشورهای در حال توسعه «جهان سوم» بوده است.

کودتا ترکیبی از دو واژه فرانسوی به معنی زدن یا برانداختن حکومت است و از نظر سیاسی حرکتی توطئه‌آمیز و سریع از سوی اقلیتی صاحب قدرت در درون نظام بر علیه بخش دیگری از هیات حاکمه به‌منظور کسب قدرت سیاسی است. همان سیاستی که امروز زمزه کودتا در سپاه پاسداران حکومت اسلامی مطرح می‌شود. در این میان ارتش حکومت اسلامی نیز وجود دارد که یکی از پخته‌ترین و ارتجاعی‌ترین ارتش‌های جهان از زمان حکومت رضاخان تا به امروز است. اگر ارتش ایران، دیروز عصای دست حکومت‌هایی پهلوی و امروز حکومت اسلامی بر بالای سر مردم بوده است که بر سر هر معترضی فرود آید.

شرایط کودتا در مقایسه با انقلاب سهل‌تر و خیلی سریع و ناگهانی است اما همزمان از ظرافت، پیچیدگی و دقت عمل و سرعت زیادی برخوردار است. در طول تاریخ بشر هیچ کودتای نظامی در هیچ جای جهان به‌نفع مردم تمام نشده است و همواره ابزاری برای جابه‌جایی قدرت در دست سرکوبگران بوده است.

در علوم اجتماعی نمی‌توان تحولاتی همچون اصلاحات را در ردیف انقلابات اجتماعی گذارد. به‌طور کلی خطرناک‌ترین لحظه برای یک حکومت زمانی است که به جست‌وجوی اصلاح راه‌های تثبات می‌پردازد. نمونه برجسته‌اش تلاش برای رفرم‌های شوروی در دوره ریاست جمهوری گرباچف.

اصلاحات یا رفرم حرکتی آرام و تدریجی است که از سوی هیات حاکمه تحت فشارهای داخلی و خارجی، به‌منظور تغییر در سیاست‌های کلی حاکمیت تلقی می‌شود. اصلاحات بر خلاف انقلاب از طریق حاکمیت و یا بخشی از هیات حاکمه و کنترل‌شده تحقق می‌یابد، ثانیاً منظور اصلاح‌طلبان در پی تغییرات بنیادین و ریشه‌ای در جامعه نیستند، بلکه به دنبال تغییر در برخی از روندها و سیاست‌های حکومت با حفظ آن هستند.

همان‌طور که اشاره شد نمونه‌های تاریخی مشهور و متاخر از اصلاحات در کشور اتحاد جماهیر شوروی بود که اصلاحات پروستریکا و گلاسنوست گورباچف منجر به فروپاشی این ابر قدرت گردید. در واقع سرنوشت سوسیالیسم شوروی با شروع اصلاحات معروف گورباچف گلاسنوست(اصلاحات سیاسی) و پروستریکا(اصلاحات اقتصادی) و عدم مهار و کنترل مناسب آن منجر به فروپاشی برادر بزرگ اردوگاه شرق گردید.

پس از فروپاشی شوروی، دولت‌های سرمایه‌داری انقلاب‌ها «رنگی» و یا «نارنجی» را به‌ویژه برای کشورها استقلال یافته از شوروی تجویز کردند. وجه تمایز عمده انقلاب به‌معنای واقعی با خیزش‌های رنگی در میزان و ابعاد تحولات و دگرگونی‌هاست. از تئوریسین‌های معروف انقلاب‌های رنگین که عموماً در موسسات و مراکز پژوهشی آمریکا فعال هستند می‌توان به جورج سوروس، جین شارپ و رابرت حلوی اشاره کرد.

در واقع انقلاب‌های رنگین با فضا سازی از طریق حجم گسترده تبلیغات و حمایت همه‌جانبه محافل و دولت‌های غربی از نیروهای غرب‌گرا و نیز با ظهور و پیدایش خیرمکننده و سرعت زیاد(همانند کودتا اما ظاهراً با حضور بخشی از مردم) می‌باشند به گونه‌ای که امکان تصمیم‌گیری مناسب در مقابل بحران به وجود آمده را عملاً از جامعه سلب می‌کنند.

انقلاب‌های رنگی با عقب‌نشینی و مرعوب‌شدن جنبش‌های اجتماعی و فقدان تصمیم قاطع و مناسب در برخورد آن‌ها توأم بوده و آن‌ها در بزنگاه‌ها و شرایط حساس فضای سیاسی و اجتماعی از جمله انتخابات و بحران‌های اقتصادی و یا حادثه‌ای که موجب تحرک برخی نیروهای مخالف است، ظهور می‌کنند.

انقلابی‌شدن و به‌خطر انداختن جان خود به‌خاطر اهداف و آرمانی که هنوز موفقیت آن روشن نیست شود، یکی از دشوارترین تصمیمات هر شهروند در زندگی خود است. اما در هر صورت انسان انقلابی، راه‌هایی را در انقلاب و موفقیت آن می‌بیند به خصوص در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زندگی نسل‌هایی از جوانان تباه شده است و

دیگر هیچکس توهم ندارد که با انتخابات و چهارچوب این حکومت، بهبودی هرچند نسبی در زندگی شخصی و آزادی‌های فردی و جمعی‌شان پدید آید. به همین دلیل، انقلاب در ایران امروزی اجتناب‌ناپذیر است.

حکومت‌ها عامل اصلی انقلاب‌ها هستند

اصولا یک عالم مهم بروز انقلاب در هر کشوری، حاکمیت آن کشور است. حاکمیتی که چشم و گوش خود را به خواسته‌های و مطالبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم می‌بندد و با اتکا به قوه قهریه و ماشین سرکوب و سانسور سیاست‌های خود را به زور به مردم تحمیل می‌کند. هنگامی که مردم هرگونه مبارزه مسالمت‌آمیز و اعتصاب و اعتراض را پشت سر می‌گذارند و نتیجه‌ای نمی‌گیرند هیچ راهی در روبه‌روی خود نمی‌بینند جز انقلاب و تلاش برای سرنگونی حاکمیت موجود.

گزارش‌های هالیدی، کدی و آبراهامیان، فوران را درباره نابرابری در حکومت شاه بسیار خواندنی و درس‌گرفتنی است. کسانی که انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران را واکنشی از فرط تجدد و رفاه و خوشی مردم ایران تصور و توصیف می‌کنند، برای آن‌که در ذهن خود تصور کنند که آن خوشی چه بوده است می‌توانند به گزارش نیکی کدی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ مراجعه کنند که با وجود آن‌که نرم تعداد خانوار در ایران را ۶ نفر اعلام می‌کند؛ می‌گوید درصد خانوارهایی که فقط یک اتاق داشتند از ۳۶ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۴۳ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش پیدا کرده است. میانگین تورم در دهه ۴۰ تنها حدود ۲/۴ درصد بود؛ در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ تورم از مرز ۲۰ درصد هم عبور کرد

سیاست‌های اقتصادی حکومت شاه در برخی از رویکردهای اقتصادی و نوعی عقب‌ماندگی تاریخی و اقتصادی هم تجربه‌ای است که در حکومت اسلامی نیز ادامه یافته و به بحران کنونی و بروز انقلابی دیگر منجر شده است. هم نابرابری و هم سیاست‌های پیامد شوک نفتی، خطری برای آن دوران و هم این دوران ایران، مورد بحث است و با استمرار چنین مناسباتی، خطر سقوط وجود خواهد داشت.

کتاب دکتر جهانگیر آموزگار، وزیر دارایی حکومت شاه در کابینه امینی هم مرجع مهمی است و نقدهای آموزگار به عملکرد اقتصادی حکومت شاه، هشدارهای جدی دربر داشت.

از کل خطاهای سیاستی در اولین شوک نفتی که ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ رخ داده است؛ بیش از ۸۵ درصدش در آخرین شوک نفتی یعنی ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰ در دولت احمدی نژاد عینا تکرار شده و در حال حاضر نیز کمابیش همان سیاست در جریان است.

پس از شوک نفتی و با افزایش دلارهای نفتی سیاست تورم‌زای چاپ پول در ایران در پیش گرفته شد. در حالی که در اقتصاد ایران برای اولین بار درآمد نفتی در سال ۱۳۴۸ از یک میلیارد دلار گذشت و ما با واردات کمتر از یک میلیارد دلار در کل دهه ۱۳۴۰ تورم یک رقمی داشتیم؛ اما از دهه ۱۳۵۰ با نزدیک به ۲۰ برابر شدن واردات تورم دو رقمی پدید آمد و در حالی که میانگین تورم در دهه ۴۰، تنها حدود ۲/۴ درصد بود؛ در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ تورم از مرز ۲۰ درصد هم عبور کرد.

شاه در ۴ آبان ۵۵، مصاحبه‌ای دارد؛ شاه در این مصاحبه می‌گوید؛ وقتی خبرنگار بدنبال کاهش مختصر قیمت نفت در این سال از راهبردهای شاه درباره بعضی از پیش‌بینی‌ها از افزایش دوباره قیمت نفت در سال ۵۶ و ۵۷ می‌پرسد؛ پاسخ شاه این است: اگر یک بار دیگر چنین فرصتی پیش آمد؛ این بار دیگر پول‌های خود را آتش نخواهیم زد. این که شاه پول‌های مملکت را چگونه آتش زده است شاید روشن نباشد اما آن‌چه که مانند روز روشن است همه گزارش‌ها و آمارهای شگفت‌انگیز و بهت‌آور از نابرابری‌های دهشتناک موجود در حکومت شاه است.

برای مثال، ایران‌شناسان غربی چون نیکی کدی (Nikki R. Keddie)، در کتاب «ایران مدرن: ریشه‌ها و پی‌آمدهای انقلاب ایران» فرد هالیدی (Fred Halliday) در کتاب «ایران: دیکتاتوری و توسعه»، آبراهامیان (Ervand Abrahamian) در کتاب ایران بین دو انقلاب، جان فوران (John Foran) در کتاب مقاومت‌شکننده بیان کرده‌اند. در کتب آن‌ها به گزارش‌هایی اشاره چون؛ رشد ۱۵ برابری اجاره بها از ۳۹ تا ۵۲ (قبل از شوک نفتی)، ۲۰۰ درصدی در ۵۳ و ۱۰۰ درصدی در ۵۴، سوءتغذیه ۶۴ درصدی شهرنشین‌ها، بی‌سوادی ۶۸ درصدی، بازماندن بیش از ۶۰ درصد واجب‌التعلیم‌ها از پایان دوره ابتدایی، رتبه آخر در نسبت پزشک به بیمار و در نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت در منطقه عقب‌مانده خاورمیانه و شمال آفریقا، بالاترین نرخ مرگومیر اطفال را نمونه‌هایی از نابرابری‌ها و ریشه‌های اعتراضات در انقلاب ۱۳۵۷ می‌دانند.

این آمارها تصور و توصیف همه گرایشاتی که انقلاب را واکنشی از فرط رفاه و خوشی مردم ایران می‌دانند؛ باطلی می‌کنند. می‌توان به گزارش نیکی کدی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ اشاره کرد که با وجود آن‌که نرم تعداد خانوار در ایران ۶ نفر اعلام می‌کند؛ می‌گوید درصد خانوارهایی که فقط یک اتاق داشتند از ۳۶ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۴۳ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش پیدا کرده است. وی نادیده گرفتن نابرابری‌های زمان شاه و ارائه تصویری که خوشی‌ها و برخورداری‌های را عامل انقلاب می‌داند؛ دست‌کاری خطرناک واقعیت‌های تجربه‌شده جامعه ایران می‌داند و آن را عامل بلاتکلیفی، نااطمینانی و پریشانی ذهنی توصیف می‌کند که به جای درس‌های سازنده از کوشش‌ها و تجربه‌های گذشته، باعث می‌شود نقاط قوت را نقاط ضعف و نقاط ضعف را نقاط قوت تصور کنیم؛ تا همچنان راهی دوباره برای بازگشت به استبداد و بازتولید توسعه ناپاافتگی باز بماند. یا در حافظه تاریخی ایرانیان این سم خطرناک را وارد کند که گویی ایرانی‌ها صلاحیت برخورداری از یک جامعه توسعه یافته را ندارند و هر کوششی که در این زمینه می‌کنند مایه پشیمانی آن‌ها می‌شود. کاری که امروز برخی رسانه‌ها، به‌ویژه طرفداران بازگشت سلطنت به ایران مطرح می‌کنند.

گزارش‌های بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، اذعان دارند که در کل دوره سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ همواره ضریب جینی در ایران از ۵۰ صدم بالاتر بوده است. اهمیت این یافته در این‌جاست که بسیاری بر ایت تصورند که اصل ماجرای نابرابری‌ها و فقر گسترده در ایران، مربوط به دوره پس از شوک اول نفتی است در حالی که واقعیت این است از سال‌های خیلی قبل‌تر از آن این مناسبات نابرابر وجود داشته است.

گزارش جامعه‌شناسی دکتر حسین پناهی، نشان می‌دهد بیش از ۹۰ درصد کل شعارهایی که مردم در دوران مبارزه می‌دادند؛ بر محور اعتراض به فقر، نابرابری و بی‌عدالتی بوده است. این متخصص اقتصاد توسعه در ادامه به بخشی از نامه فوکو به بازگان اشاره می‌کند و می‌گوید:

عدالت و بی‌عدالتی نقطه‌های حساس هر انقلابی هستند؛ جایی که انقلاب‌ها به‌خاطر آن پدید می‌آیند و اغلب جایی است که راهشان را گم می‌کنند و از بین می‌روند.

در طیف آن‌هایی که طرفدار خیلی شدید خانواده سلطنتی پهلوی در ایران هستند و در عرصه اقتصاد هم کار کرده‌اند؛ شاید یکی از معتبرترین و پرکارترین آن‌ها جهانگیر آموزگار باشد. او می‌گوید به رژیم پهلوی از نظر سیاست‌های نابرابری‌ساز اعتراض‌هایی وجود داشت که این حرف بسیار درستی است و او نشان می‌دهد که خصلت نابرابر سازی برنامه تعدیل ساختاری به هیچ‌وجه کمتر از آنچه که در دوره پهلوی بوده است، نیست. می‌گوید در دوره پهلوی منتقدان به خصلت مونتاژی و وابسته بودن صنایع اعتراض می‌کردند؛ در دوره تعدیل ساختاری گستره و عمق وابستگی‌ها و مونتاژکاری‌ها به‌طرز غیرمتعارفی افزایش پیدا کرده است و از این قبیل.

از نظر معیشت، فرد هالیدی در کتاب دیکتاتوری و سرمایه‌داری در ایران استناد می‌کند به گزارش‌های رسمی بانک مرکزی و مرکز آمار ایران و می‌گوید که فقط در تهران در فاصله سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۲ یعنی قبل از شوک نفتی، اجاره خانه در تهران ۱۵ برابر شد. این در حالی است که بسیاری فکر می‌کنند کل ماجرای سقوط حکومت پهلوی مربوط به خطای‌های پس از شوک نفتی می‌شود.

فرد هالیدی می‌نویسد اجاره بهای ۱۵ برابر شده در ادامه در سال ۱۳۵۳ نسبت به ۱۳۵۲ دوباره ۲۰۰ درصد رشد کرد و در سال ۱۳۵۴ دوباره ۱۰۰ درصد رشد داشت. از این‌رو آمارهای فقر و نابرابری‌ها در حکومت شاه درس‌آموز است.

آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب دوباره با استناد به داده‌های همان دو سرشماری، می‌گوید که در سال ۱۳۵۵، ما ۴ مشخصه اجتماعی قابل اعتنا را می‌توانیم از داده‌های سرشماری استخراج کنیم.

اولین آن‌ها جهش چشمگیر نرخ مرگومیر کودکان است. یعنی تصور شاه این بود که ما داریم به سمت دروازه‌های تمدن بزرگ حرکت می‌کنی؛ اما واقعیت‌هایی که در سرشماری‌ها در ۵۵ نسبت به ۴۵ احساس می‌شود؛ نخستینش این است. ویژگی دوم به روایت آبراهامیان این است که در بین کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که یکی از توسعه نیافته‌ترین مناطق آن زمان در دنیا محسوب می‌شد؛ ایران از نظر نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت؛ رتبه آخر را داشته است.

شما اسامی کشورهایی که در این منطقه هستند؛ یکبار جلوی چشم‌تان بیاورید و تصور کنید که ایران در ۱۳۵۵ این جایگاه را در حیطه سلامت داشته است.

محور سومی که آبراهامیان ذکر می‌کند؛ این است که در سال ۱۳۵۵، ۶۸ درصد بزرگسالان ایران به کلی بی‌سواد بوده‌اند.

نکته چهارم این است که از کل کودکان لازم‌التعلیم؛ که در سنین تحصیل هستند؛ کمتر از ۴۰ درصد آن‌ها می‌توانستند دوره ابتدایی را به پایان برسانند.

بنابراین با توجه به آن‌چه که درباره کیفیت زندگی گفته می‌شود؛ از طریق این شواهد می‌توانید به خوبی متوجه شوید که ادعاهای سلطنت‌طلب چه‌قدر از واقعیت‌ها آن روزگار جامعه دور و تحریف شده است.

نکته بسیار جالب دیگری را جان فورا در کتاب مقاومت شکننده مطرح کرده است که به‌نظر من این هم قابل اعتناست. فوران یکی از مطرح‌ترین ایران‌شناسان معاصر دنیا است. او می‌گوید تا سال ۱۳۵۲ که سال قرار گرفتن در آستانه شوک نفتی است؛ و هنوز شوک نفتی اتفاق نیفتاده است؛ تا این سال بیش از ۶۴ درصد کل جمعیت شهرنشین کشور دچار سوءتغذیه بوده‌اند. به این نسبت دقت کنید و بعد ببینید که می‌گوید این وضع در جامعه روستایی به مراتب بدتر بود و ۴۲ درصد جمعیت روستایی در سال ۱۳۵۲ وضعیت تغذیه بسیار بد داشتند. یعنی بسیار فراتر از سوءتغذیه‌ای که جامعه شهری دچار آن بود.

فوران در ادامه می‌گوید برای این که بدانید توزیع عایدات نفت به چه طرز غیر متعارفی فاسد و نابرابر بوده است؛ کافی است توجه داشته باشید که حتی در سال ۱۳۵۶ هم ایران، در کل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بدترین نسبت پزشک به بیمار، بالاترین نرخ مرگومیر اطفال و پایین‌ترین نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت را داشته است. تکرار می‌کنم که کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا کشورهای بسیار عقب مانده آن دوره محسوب می‌شدند و این منطقه جزو عقب‌مانده‌ترین مناطق آن روز دنیا بود و می‌دانید که این میراث همچنان هم با ما همراه است.

کتاب سقوط شاه، نوشته فریدون هویدا در این زمینه ۷ محور را در شیوه حکمرانی دوره پهلوی در سقوط این رژیم موثر می‌داند. به ترتیب؛ استبداد مطلق العنان شخصی محمد رضا شاه همراه با اشتباهات فاحشی که آن شخص مرتکب شده بود. دوم فساد گسترده مالی. سوم سقوط اخلاقی. چهارم افراط در نظامی‌گری و تخصیص بخش بسیار بزرگی از درآمدهای ارزی کشور به خرید اسلحه. پنجم اختناق گسترده که با نظام تک‌حزبی حزب رستاخیز تکمیل شد. ششم دست کم گرفتن قدرت مذهب و هفتم زوال عملکرد اقتصادی.

محور مهمی که درباره منشأ های فروپاشی حکومت پهلوی خیلی مورد توجه قرار گرفته است مسئله نابرابری و بی‌عدالتی و استبداد است.

کتاب بسیار ارزشمندی دیگری از اقتصاد شناس بزرگ توسعه در قرن بیستم یعنی آلبرت هیرشمن، که طی سال‌های اخیر به فارسی ترجمه شده است؛ کتاب ارزشمندی است.

هیرشمن در این کتاب دور باطل اصلی بازتولید توسعه نیافتگی در کشورهای در حال توسعه را استبداد معرفی می‌کند و سازوکار بازتولید عقب‌ماندگی را از کانال استبداد این‌گونه تعریف می‌کند که استبداد مناسبات را به‌صورت به غایت نابرابری سامان می‌دهد؛ بنابراین دستیابی به قدرت، ثروت و منزلت بر اساس تلاش برای کسب شایستگی‌های بیش‌تر نیست بلکه بر اساس پیوند خوردن با مناسبات استبدادی می‌شود و چون این‌گونه می‌شود؛ می‌گوید استعدادهای ملی هرز می‌رود. ائتلاف منابع به طرز غیرمعتارفی افزایش می‌یابد و برآیند استبداد در دو قالب کلی جامعه را در بر می‌گیرد. این دو قالب یکی فقر گسترده و دیگری فساد گسترده است. توضیح می‌دهد که فقر و فساد گسترده جایگاه نظام سیاسی را به پایین‌ترین درجه ممکن می‌رساند و بستر را برای فروپاشی نظام سیاسی مهیا می‌کند؛ چون در این کشورها تمرین کافی برای دموکراسی وجود ندارد؛ عملاً با فروپاشی نظام سیاسی استبدادی در یک دوره نه چندان طولانی با شرایط آشوب‌ناک، ناامن و غیرقابل پیش‌بینی جامعه مواجه می‌شود و بحران‌هایی که این ناامنی و بی‌ثباتی ایجاد می‌کند؛ اذهان مردم را مستعد پذیرفتن بازگشت مناسبات استبدادی می‌کند. دوباره آن مناسبات استبدادی فقر و فساد را گسترش می‌دهد و همین‌طور این چرخه باطل استمرار پیدا می‌کند.

بنابراین می‌توان با قاطعیت به اعتبار مهم‌ترین یافته‌های نظری در دانش توسعه گفت که هدف‌گیری هر سه کوشش جمعی ایرانیان برای توسعه در قرن بیستم در شناخت کانون‌های اصلی بازتولید توسعه نیافتگی شناخت نسبتاً دقیقی بوده است.

ایران جزو معدود کشورهایی است در دنیا که در قرن بیستم دو انقلاب اجتماعی بسیار فراگیر برای برون رفت از اختناق و نابرابری و عقب‌ماندگی را تجربه کرده است. یکبار در ربع اول قرن بیستم و با عنوان انقلاب مشروطیت که در زمان خودش جزو حرکت‌های پیشگام بود و یکبار در ربع پایانی قرن بیستم و انقلاب ۵۷ صورت گرفت. گستره و عمق نفوذ مردمی انقلاب ۵۷ ایران به مراتب از انقلاب مشروطیت و همین‌طور تلاش‌هایی که در سال‌های میانی قرن بیستم صورت گرفته بود. یعنی سقوط سلطنت دیکتاتوری رضا شاه و ملی شدن صنعت نفت.

هر سه این انقلاب‌ها و جنبش‌ها، از ویژگی‌های مشترکی مبارزه علیه استبداد و نابرابری و بی‌عدالتی بود و موقعیت انقلابی کنونی نیز کمابیش همین ویژگی را دارد.

کوشش‌های ایرانیان در سه پدیده انقلاب مشروطیت، جنبش ملی نفت و انقلاب ۱۳۵۷، ویژگی هر سه انقلاب در آن است که با وجود موفقیت‌هایی در سال‌های آغازین و دستاوردهای بسیار بزرگ اما؛ اما هیچ یک نتوانسته‌اند دستاوردهای خود را درونی و پایدار کنند.

پاک‌شدن حافظه تاریخی و تصور و توصیف نادرست و احساسی دوران پیش از جنبش‌های اجتماعی، چگونه هر سه کوشش‌ها ایران در معرض تحریف‌ها و دروغ‌های خیلی بزرگی قرار داده شده که هر یک می‌تواند زمینه‌ای برای تکرار دور باطل شوند. ماندن در دور باطل، شکست را گریزناپذیر می‌سازد.

همان‌طور که گفته شد انقلاب یک کشمکش و مبارزه سیاسی همه‌جانبه و مردمی و سرنوشت‌ساز است، به عبارت دیگر اولین مشخصه هر انقلابی جنبه سیاسی بودن و اهداف و شعارهای آن است. انقلاب‌ها زمانی ممکن است ظاهر شوند که مدتی طولانی از توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی را تجربه کرده اما به یکباره با دوره کوتاهی از بحران و رکود سریع روبه‌رو شوند. یا زمانی یک جامعه مستعد انقلاب می‌شود که حاکمیت مستبد و دیکتاتور همچون حکومت اسلامی ایران، دوره طولانی از رشد و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه جلوگیری کرده و اکنون دچار بحران و فضای انقلابی عظیمی روبه‌رو شده است.

انقلاب نوین کنونی ایران، نمونه شدید انفجار و اشتراک و اتحاد مبارزه سیاسی سرنوشت‌سازی و خیره‌کننده‌ای است. انقلاب در یک جامعه با حاکمیت بسیار سنتی و عقب‌مانده و ارتجاعی و مستبد، هم‌زمانی با نیروی جوان تحصیل‌کرده و آگاه و در ارتباط با جهان از طریق شبکه‌های اجتماعی و انتقال سریع اطلاعات، پیچیدگی‌های اجتماعی و سیاسی خاص خود را دارد. جوهر سیاسی انقلاب نوین ایران، گسترش شتابان آگاهی اجتماعی و سیاسی و تحرک سریع جنبش‌های اجتماعی و نیروهای تازه‌منفس و جوان به مرکز ثقل صحنه سیاست است، چندان که سران و مقامات و نهادهای سیاسی موجود و حاکم، دچار بحران‌های شدید و عدیده‌ای از جمله درون خود شده‌اند هر روز که می‌گذرد ضعیف‌ها و نحیف‌تر از روز قبل می‌شوند و اکنون نیروهای سرکوبگرشان بسیار خسته و فرسود شده‌اند و به همین دلیل شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این حکومت نیروهای نظامی و با تجارب تروریست خارجی، مانند حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق و حوثی‌های یمن و لشکرهای زینب‌نوین و فاطمین را از سوریه به ایران انتقال داده است اما مسلم است که این نیروهای سرکوبگر، به دلیل ناآشنایی به جغرافیای جمعیتی و سیاسی ایران و مزدوری، به زودی زمین‌گیر خواهند شد و کارآرایی خود را در مقابل انقلابیون از دست خواهند داد. در نتیجه جذب این گروه‌های سرکوبگر به درون نیروهای امنیتی و نظامی حاکمیت، با ناکامی مواجه خواهد شد. به خصوص اکنون بسیاری از مردم منطقه و در پیشاپیش همه زنان حامی انقلاب کنونی هستند و به گفته زنان افغانستان، پس از پیروزی انقلاب نوین ایران، نوبت افغانستان خواهد رسید. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی تأثیر زیادی در تقویت گروه‌های تروریستی مذهبی کشورهای منطقه و یا حکومت آدم‌کش بشار اسد در سوریه داشته؛ بی‌تردید با سرنگونی حکومت اسلامی و پیروزی انقلاب نوین مردم ایران، به سرعت نیروهای سوسیالیست، چپ، سکولار، آزادی‌خواه و برابری‌طلب کشورهای منطقه را تقویت خواهد کرد.

چرا در ایران انقلاب می‌شود؟ از درجه آمارها

هرچند در ایران مرکز آمارگیری مستقل و قابل اعتماد وجود ندارد اما با این وجود گاهی آمارهایی از زبان برخی مقامات حکومتی جاری می‌شود که تکان‌دهنده هستند و فاصلخ طبقاتی فاحش از نشان می‌دهند.

به گزارش کارآفرین نیوز، ۲۱ بهمن ۱۴۰۰، با وجود این‌که نتایج دوره‌های اخیر سرشماری در ایران نشان‌دهنده کاهش جمعیت است که در آینده نزدیک بر جمعیت فعال اقتصادی کشور و همچنین جمعیت شاغل نیز تأثیر منفی خواهد داشت، اما در حال حاضر کشور از نیروی فعال و در سن کار مناسبی برخوردار است. طبق آخرین آمارهای ارائه شده از سوی مرکز آمار ایران، در پاییز امسال ۶۳ میلیون و ۱۵۵ هزار نفر از کل جمعیت کشور در سن کار و فعالیت اقتصادی قرار داشته‌اند.

در عین حال، از این تعداد جمعیت در سن کار ۲۳ میلیون و ۵۳۵ هزار نفر شاغل بوده و ۲ میلیون و ۳۰۳ هزار نفر نیز در جست‌وجوی کار هستند. به بیان دیگر، با وجود قرار داشتن کشور در شرایط مناسب جمعیت فعال اقتصادی که از نظر استانداردهای آماری امکان کار و فعالیت اقتصادی را دارند، اما ۳۷ میلیون و ۳۱۷ هزار نفر از جمعیت یاد شده فاقد هرگونه فعالیت اقتصادی و اثرگذاری در جریان اقتصادی کشور هستند.

بنابراین دولت باید هدفگذاری اصلی خود را در ایجاد زمینه‌های فعالیت اقتصادی ۳۷ میلیون نیروی انسانی در سن کار قابل فعالیت قرار دهد. می‌توان انتظار داشت حتی اگر ۱۰ میلیون نفر از جمعیت غیرفعال اقتصادی نیز به جمعیت ۲۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفری فعال اقتصادی کشور اضافه شود، حجم عظیمی از توان اقتصادی و تولیدی برای کشور ایجاد خواهد شد.

البته نمی‌توان نگاه ساده‌انگارانه به فعال سازی نیروی عظیم انسانی کشور داشت، چرا که ابتدا باید زمینه‌های دیگری در محیط اقتصادی و کسب و کار کشور اتفاق بیفتد تا فضا برای فعال شدن افراد فراهم شود. شاید این سؤال مطرح باشد که چگونه می‌توان انتظار داشت بخش قابل‌توجهی از جمعیت غیرفعال اقتصادی به سمت تولید و اشتغال بروند؟ کاری که در طول یک دوران طولانی ۴۳ ساله از عهده حکومت اسلامی خارج بوده است به این دلیل ساده که حکومت اسلامی یک حکومت جانی، مافیایی، رانت‌خوار و ثروت‌اندوز است که تمام تار و پودش به فساد سیستماتیک آلوده است و هیچ تیم جراحی اقتصادی نیز نمی‌تواند اقتصاد ایران را در چهارچوب حکومت اسلامی نجات دهد و یا کمی بهبود بخشد.

داده‌های آماری مرکز آمار ایران در سال ۱۴۰۰، نشان می‌دهد در تابستان سال جاری از جمعیت ۶۳ میلیون نفری ۱۵ سال به بالا، حدود ۳۷ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر غیرفعال (نه شاغل و نه دنبال کار) و ۲۵ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر نیز جزء جمعیت فعال (شاغل و بیکار) بوده‌اند. این وضعیت در حالی است که در تابستان سال گذشته از ۶۲ میلیون و ۳۲۳ هزار جمعیت بالای ۱۵ سال، حدود ۳۶ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر غیرفعال و ۲۶ میلیون نفر جزء جمعیت فعال بوده‌اند. به عبارتی دیگر در تابستان سال جاری با وجود افزایش ۷۰۰ هزار نفری جمعیت بالای ۱۵ سال کشور، جمعیت فعال کاهشی در حدود ۱۰۰ هزار نفر داشته و در سویی دیگر به جمعیت غیرفعال کشور یک میلیون نفر افزوده شده است. اما مرور این آمارهای کسل‌کننده چه فایده‌ای دارد، باید بگوییم آمارهای مذکور نشان می‌دهد یکی از دلایل کاهش نرخ بیکاری، خروج برخی بیکاران از بازار کار و پیوستن به خیل ناامیدان یا افراد دل‌سرد از یافتن کار بوده است. به عبارتی دیگر این وضعیت را می‌توان با اثر «جویندگان دل‌سرد» بر بازار کار تحلیل کرد. اثر کارگران دل‌سرد توضیح می‌دهد که در دوران رکود بسیاری از افراد بیکار یافتن شغل را تقریباً غیرممکن می‌یابند و بنابراین منصرف می‌شوند. این کارگران به جای تحمل هزینه‌های مرتبط با فعالیت‌های جست‌وجوی شغلی بی‌ثمر، تصمیم می‌گیرند که از بازار رکودی و نیروی کار خارج شوند. نتیجه اثر جویندگان دل‌سرد این است که نرخ مشارکت نیروی کار روند دوره‌ای همجهت با چرخه تجاری دارد و در زمان رکود کاهش یافته و در زمان رونق افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر این اثر باعث کاهش نرخ مشارکت در زمان رکود می‌شود.

براساس توضیحات مرکز آمار، این مرکز افراد ۱۵ ساله و بیش‌تر که در طول هفته مرجع، طبق تعریف کار، حداقل یک ساعت کارکرده را شاغل محسوب می‌کند که همان‌طور که گفته شد رقم آن در تابستان سال جاری در حدود ۲۳ میلیون و ۴۰۵ هزار نفر بوده است. اما براساس همین اطلاعات در حدود ۱۴ میلیون و ۸۴۵ هزار نفر از این شاغلان در هفته ۴۴ ساعت یا بیش‌تر کار می‌کنند و در مقابل ۷ میلیون و ۴۲۴ هزار نفر نیز در هفته کمتر از این مقدار را کار می‌کنند. بررسی ساعت کار شاغلان کشور نشان می‌دهد که در کشور ما نشأت گرفته از ساختار اقتصاد رسمی و

غیررسمی بخشی از شاغلان بیش از حد استاندارد کار می‌کنند و بخش دیگری نیز بسیار کمتر از حد استاندارد به انجام کاری مشغول هستند. بررسی سوم شاغلان ۱۵ ساله و بیش‌تر با ساعت کار معمول ۴۹ ساعت و بیش‌تر نشان می‌دهد، ۳۶/۵ درصد شاغلان (۸ میلیون و ۴۲۵ هزار نفر)، به‌طور معمول، ۴۹ ساعت و بیش‌تر در هفته کار می‌کنند. این شاخص یکی از نماگرهای کار شایسته است که نشان می‌دهد در کشور سوم تعداد زیادی از شاغلان بیش‌تر از استاندارد کار می‌کنند. این درحالی است در سال ۹۰ این رقم در حدود ۴۰ درصد بوده و در واقع در سال‌های گذشته تعداد بیشتری از شاغلان بیش از حد استاندارد کار می‌کردند. هر چند این آمار می‌تواند مثبت باشد اما ابعاد منفی دیگری دارد که باید بررسی شود. به‌نظر می‌رسد بعد از بحران‌های اقتصادی سال‌های اخیر عده‌ای یا شغل خود را از دست داده‌اند یا با ساعت کاری کمتری مشغول به‌کار هستند. این مهم با درنظر گرفتن گستردگی اقتصاد غیررسمی کشور قابل هضم خواهد بود به‌طوری که بسیاری از زنان و مردان روز مزد یا حتی ساعت مزد هستند که در بخش‌های غیررسمی و بدون بیمه درحال فعالیت هستند و نمی‌توانند ساعت کاری ایده‌آل و در نهایت دستمزد کامل را دریافت کنند. براساس جدیدترین داده‌های مرکز آمار، چیزی در حدود ۷ میلیون و ۴۲۴ هزار نفر از شاغلان کشور ساعت کاری کمتر از هفته‌ای ۴۴ ساعت ثبت می‌کنند که در مقایسه با گذشته افزایش پیدا کرده است. از این تعداد ۲ میلیون و ۲۱۶ هزار نفر در لیست اشتغال ناقص و مابقی نیز در ردیف «سایر» تعریف شده‌اند. با در نظر گرفتن این مهم که در کشور تقریباً ۷ میلیون نفر از شاغلان فاقد بیمه هستند می‌توان به تطابق این آمارها رسید. در واقع ۷ میلیون و ۴۲۴ هزار نفری که کمتر از حد استاندارد کار می‌کنند افرادی نیستند که بابت رفاه مناسب خود، وقت بیش‌تری را به استراحت یا تفریح اختصاص دهند بلکه به دلیل فعالیت در بخش غیررسمی و مشاغل روزمزدی یا حتی ساعت مزدی از مزایای یک شغل پایدار مانند بیمه، دستمزد کامل و... محروم هستند. (روزنامه اعتماد، ۱۴۰۰/۰۷/۱۰)

چند نمونه آماری:

خط فقر به ۲۰ میلیون تومان رسید. افشین حق پرست کارشناس علوم اقتصادی دلیل این اتفاق را در ایجاد نقدینگی می‌داند که میزان آن روزانه به ۲۷۰۰ میلیارد تومان می‌رسد.

در حالی خط فقر به ۲۰ میلیون تومان رسید که در موقعیت مشابه در سال گذشته این رقم به‌طور تقریبی ۱۰ میلیون تومان بود. البته آماری که معمولاً از جانب مسئولین در این باره اعلام می‌شود با چیزی که مردم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند تفاوت فاحشی دارد.

حمید حاجی اسماعیلی کارشناس حوزه بازار با اشاره به اینکه خط فقر نسبی در تهران و کلانشهرها به ۲۰ میلیون تومان رسیده است و ۶۵ میلیون ایرانی دچار فقر مطلق یا نسبی هستند گفته:

وقتی در یک کشور ۸۴ میلیونی ۶۵ میلیون نفر از جمعیت به انحاء مختلف با عوارض فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، چگونه می‌توان از عادی بودن شرایط دم زد.

روزنامه همدلی، ۲ آبان ۱۴۰۱، نوشت: گزارش‌ها از افزایش قابل‌توجه پول‌های سرگردان در کشور حکایت دارد؛ رقمی که حالا به گفته رئیس سازمان برنامه و بودجه به بیش از پنج هزار میلیارد تومان رسیده است؛ افزایشی که حالا از رسیدن خط فقر به ۱۸ میلیون تومان خبر می‌دهد. به نظر می‌رسد ایجاد ثبات، اصلاح اقتصادی و حتی بهبود معیشت افشار ضعیف پروسه‌ای زمان‌بر یا حتی فراموش شده است.

حاجی اسماعیلی اظهار کرد: خط فقر نسبی نیز شامل خانوارهای می‌شود که علاوه بر پیش‌نیازهای مربوط به معیشت و ارزاق عمومی در تامین هزینه‌های اولیه آموزش، رفاه و یا مسکن نیز با چالش موراجه هستند. با توجه به شاخص‌های منتشره، در شهر تهران هزینه اجاره در هیچ نقطه‌ای کمتر از ۷ میلیون تومان نیست. با وجود آن‌که خط فقر نسبی در

تهران و کلانشهرها ۲۰ میلیون تومان است، ۶۵ درصد بازنشستگان ما کمتر از ۸ تا ۹ میلیون تومان حقوق می‌گیرند، یعنی داخل زون فقر مطلق قرار می‌گیرند. به غیر از یک قشر خاصی نیز، اکثریت کارمندان هم زیر ۱۴ میلیون تومان حقوق می‌گیرند.

این کارشناس حوزه بازار کار و فعال صنفی در ادامه تشریح خط سیر فلاکت در ایران، افزود: با توجه به آمارهای که سازمان‌های حمایت‌گر اعلام کرده‌اند، ۳۰ میلیون نفر از جمعیت کشور به خدمات کم‌مقدار و بهزیستی و خیریه‌ها نیازمند شده‌اند. در مجموع نیز ۶۵ میلیون نفر از جمعیت کشور دچار فقر مطلق یا نسبی هستند.

وی با اشاره به وضعیت رشد اقتصادی کشور، گفت: ناگر رشد نقدینگی ۱۶۰ درصد افزایش را نشان می‌دهد. همه این عوامل در کنار تورم افسار گسیخته و بی‌کفایتی مسئولان، باعث شده که فقر در کشور همانند بحران اجتماعی حال حاضر، به یک ابربحران تبدیل شود. وقتی در یک کشور ۸۴ میلیونی ۶۵ میلیون نفر از جمعیت به انحاء مختلف با عوارض فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، چگونه می‌توان از عادی بودن شرایط دم زد.

تخمین‌ها و ارزیابی‌ها در خصوص خط فقر مطلق و نسبی تقریبی است و متناسب با وضعیت تورم و معیشت مردم ارایه می‌شود. در کلانشهرهایی مانند تهران زندگی با زیر ۲۰ میلیون تومان دریافتی امکان زندگی حداقلی وجود ندارد. در تهران برای بهرهمندی از یک واحد مسکونی حداقلی باید بین ۸ الی ۱۵ میلیون تومان پرداخت شود. هزینه‌های آموزشی گرانقیمت، حمل و نقل، تامین اقلام مصرفی و خوراکی و... نشان می‌دهد، خط فقر نسبی در کلانشهرها حول و حوش ۲۰ میلیون تومان است. خط فقر مطلق نیز که معمولاً توسط نهادهایی چون کمیته امداد و بهزیستی اعلام می‌شود، اعدادی حول و حوش ۸ الی ۹ میلیون تومان را به عنوان خط فقر نسبی برآورد می‌کنند. یعنی یک خانواده ۳ و نیم نفره اگر بخواهد ارزاق عمومی خود را تامین کند تا زنده بماند، حداقل به ۸ الی ۹ میلیون تومان در ماه نیاز دارد که این اعداد در دسترس مردم نیست.

گرانی‌های اقلام مصرفی بسیار افسارگسیخته بوده و برخی اقلام با افزایش‌های ۴۰۰ الی ۵۰۰ درصدی مواجه شده‌اند به گونه‌ای که مردم حتی برای تهیه نان نیز دغدغه‌های جدی دارند. من فکر می‌کنم، دولت هرچه سریع‌تر باید نسبت به تعریف خط فقر اقدام کند، این اقدام یک شاخص مناسب برای توزیع منابع کشور و حمایت از اقشار محروم است. باید از دولت سیزدهم و شخص رئیس‌جمهوری، پرسید چه‌طور ۷۴ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیونی کشور یارانه می‌گیرند بدون اینکه خط فقر در کشور تعریف شده باشد؟ این رویکرد یک ضعف جدی است برای کشوری که تا این سطح یارانه نقدی پرداخت می‌کند اما اساساً خط فقر را تعریف نمی‌کند. تداوم این روند می‌تواند مشکلات اقتصادی را حادثتر و بحرانی‌تر از قبل کند و منابع کشور را نصیب برخی سودجویان سازد.

تهران، ایرنا، ۱ مرداد ۱۴۰۱، رئیس سازمان امور اجتماعی درباره آمار حاشیه‌نشینی در تهران گفت: اگر سکونتگاه‌های غیررسمی را در نظر بگیریم، بیش از ۴۰۰ هزار نفر در حاشیه شهر زندگی می‌کنند.

به گزارش ایرنا، محمد عباسی در یک برنامه تلویزیونی درباره آمار حاشیه‌نشینی در شهر تهران گفت: براساس تعاریف مختلف می‌توان گفت که در کل کشور از ۸ تا ۱۲ میلیون نفر در حاشیه زندگی می‌کنند. در مورد شهر تهران نیز همین است؛ اگر طبق تعریفی عام، مناطق پایینی شهر را حاشیه بدانید، جمعیت زیادی حاشیه‌نشین هستند اما اگر منظورمان سکونتگاه‌های غیررسمی است باید بگوییم بیش از ۴۰۰-۵۰۰ هزار نفر در حاشیه شهر زندگی می‌کنند.

عضو کمیسیون عمران در گفت‌وگو با ایلنا، ۱۴۰۰/۱۱/۲۶: ۶/۵ میلیون خانوار مستاجر و ۲۰ میلیون نفر حاشیه‌نشین داریم/ بخش‌نامه‌های کنترل اجاره‌بها در حد شعار بود

عضو کمیسیون عمران مجلس اظهار داشت: امروز ۲۰ میلیون نفر در کشور حاشیه نشین شدند و تقریباً یک چهارم جمعیت ایران در حاشیه زندگی می‌کند که این میزان به دلیل اتخاذ سیاست‌های غلط بخشی‌نگری بوده است.

آمار دقیقی از کودکان کار در کشور در دست نیست این در حالی است که ۱۳ سازمان متولی کودکان کار از جمله این سازمان‌ها می‌توان به کمیته امداد، صداوسیما، شهرداری، هلال احمر، وزارت بهداشت و وزارت کار در کشور هستند اما دست یافتن به آمار دقیق از آن‌ها کار دشواری است. آنچه از آمار کودکان کار در ایران منتشر می‌شود غالباً با حدس و گمان و پیش‌بینی است.

حالا در تازه ترین آمار از کودکان کار در ایران بار دیگر وضعیت نگران‌کننده آن‌ها را پیش روی عموم قرار داد. کودکانی که از حقوق اولیه خود محروم‌اند و هیچ گاه متولی درست و درمانی برای ریشه‌کنی چنین معضلی را نداشته است.

اظهارات مبنی بر آمار کودکان کار از سوی برخی مقامات از هفت میلیون کودک کار تا هفت هزار نفر در سال‌های اخیر متغیر بود. هر چند در جدیدترین اظهارنظر، محمدرضا حیدرایی، سرپرست دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور به ایسنا گفته ۱۴ هزار کودک کار در کشور داریم که نیمی از آن‌ها شناسایی شده‌اند.

رتبه ایران در لیست آمار جهانی کودکان کار

بنا بر اعلام یونیسف در سال ۲۰۲۲ تقریباً ۱۶۰ میلیون نفر در جهان، کودک کار بودند. یعنی از هر ۱۰ نفر یک نفر کودک کار بود. آن‌طور که یونیسف گزارش داده تقریباً نیمی از این کودکان در کارهای خطرناکی هستند که به‌طور مستقیم سلامت و رشد اخلاقی آن‌ها را به خطر می‌اندازد.

بر اساس آخرین گزارش مرکز آمار که به نام بررسی وضعیت کودکان در سال ۱۳۹۹ منتشر شد، ۱۱۴ کشور مورد مطالعه یونیسف قرار گرفته‌اند که طبق آن، ایران با نرخ ۷/۸۵ درصد، در رتبه ۴۴ قرار دارد.

تجارت‌نیوز، ۱۲ آبان ۱۴۰۱، گزارش می‌دهد: آمارهای متناقض از کودکان کار در ایران / ۱۴ هزار کودک کار یا ۷ میلیون نفر؟

آمار دقیقی از کودکان کار در کشور در دست نیست. اظهارات مقامات از هفت میلیون کودک کار تا هفت هزار نفر در سال‌های اخیر متغیر بود. در جدیدترین اظهارنظر، سرپرست دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور گفته ۱۴ هزار کودک کار در کشور داریم که نیمی از آن‌ها شناسایی شده‌اند.

به گزارش تجارت نیوز، دسترسی به آمار کودکان کار در ایران از آن دست آماری است که حکم گذراندن هفت خان رستم را دارد. با گذراندن هفت خان هم به آمار رسمی وزارتخانه‌ای نمی‌رسید. یکی می‌گوید هفت میلیون کودک کار در ایران داریم و آن یکی می‌گوید هفت هزار نفر.

آمارهای جدید از کودکان کار در ایران بار دیگر وضعیت نگران‌کننده آن‌ها را پیش روی عموم مردم قرار داد. کودکانی که از حقوق اولیه خود محروم‌اند. در حال حاضر به گفته سرپرست دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، ۱۴ هزار کودک کار در کشور داریم که نیمی از آن‌ها شناسایی شده‌اند.

آمار دقیقی از تعداد کودکان کار در کشور در دست نیست. اما باین وجود، آمارهایی در برخی رسانه‌ها منتشر شده که مقامات مختلف دولتی درباره آمار کودکان کار اعلام کرده‌اند.

برای مثال ۵ مهرماه سال ۹۶، ناهید تاج‌الدین، نماینده مجلس گفته که «برخی کارشناسان مسائل اقتصاد شهری آمار کودکان کار ایران را بین سه تا هفت میلیون عنوان می‌کنند. ضمن این‌که این رقم برای تهران نیز ۲۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود.» (خبرگزاری تسنیم)

تجارت‌نیوز، ۱۶ تیر ۱۴۰۱، گزارش می‌دهد: افزایش ۷۵ هزار نفری جمعیت بیکار در کشور / ریزش نیروی کار در بخش کشاورزی و صنعت

گزارش جدید مرکز آمار ایران نشان می‌دهد، در بهار سال جاری نرخ مشارکت اقتصادی کاهش و نرخ بیکاری نیز افزایش داشت.

به گزارش تجارت نیوز، جدیدترین داده‌های مرکز آمار ایران نشان از کاهش نرخ مشارکت اقتصادی در بهار ۱۴۰۱ می‌دهد. بر این اساس نرخ مشارکت اقتصادی در بهار سال جاری نسبت به بهار سال گذشته، ۰/۵ درصد کاهش داشت. در همین حال بر نرخ بیکاری اضافه شد.

بررسی‌های داده‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد، تعداد شاغلان کشور در بهار ۱۴۰۱ برابر با ۲۳ هزار و ۵۷۸ نفر بود. این در حالی است که جمعیت شاغل در بهار سال گذشته ۲۳ هزار و ۶۷۶ نفر بود.

از میان جمعیت شاغل در بهار امسال، جمعیت مردان شاغل نسبت به بهار سال گذشته ۱۵۷ هزار و ۱۴۲ نفر کاهش داشت. همچنین جمعیت زنان شاغل نیز ۵۸ هزار و ۸۹۱ نفر کاهش داشت.

افزایش ۷۵ هزار نفری جمعیت بیکار: شاخص مهم دیگر در گزارش مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری است. نرخ بیکاری جمعیت ۱۸ تا ۳۵ سال در بهار سال جاری، ۱۶/۶ بود. نرخ بیکاری نسبت به سال گذشته یک درصد افزایش داشت. به عبارتی ۷۴ هزار و ۸۸۵ نفر به جمعیت بیکار کشور در بهار سال جاری اضافه شد.

اما وضعیت اشتغال و بیکاری جمعیت فارغ‌التحصیل چگونه است؟ در بهار ۱۴۰۱ سهم جمعیت فارغ‌التحصیل آموزش عالی از کل بیکاران ۳۹/۷ درصد بود. ضمن این‌که این سهم بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بالاتر است.

بیکار شدن ۵۳ درصد از شاغلان صنعتی در ۱۰ سال گذشته/ مرکز آمار ایران، آماری متناقض با واقعیت می‌دهد؟ اقتصادنیوز، ۱۳۹۹/۰۳/۲۵: به باور بسیاری از صاحب‌نظران ریشه بسیاری از مشکلات اقتصادی ناشی از مخدوش بودن آمار در ایران است؛ و این دور باطل همچنان ادامه دارد.

به گزارش اقتصادنیوز، روزنامه اینترنتی فراز نوشت: طی ۱۰ سال گذشته، ۴۰ درصد از بنگاه‌های کوچک و بزرگ اقتصادی در ایران با نیمی از ظرفیت خود فعالیت کرده‌اند. همه چیز دست به دست هم داده تا معضل «بیکاری» در اقتصاد ایران عمیق‌تر شود. حالا حتی به استناد آمارهای رسمی مرکز آمار ایران، مرکز پژوهش‌های مجلس و سازمان برنامه و بودجه، نه تنها نرخ بیکاری صنعتی در کشور دو رقمی مانده و از ۳۰ درصد اعلام شده در سال ۱۳۸۹، به حدود ۵۳ درصد تا پایان سال گذشته رسیده است که در فاصله اسفند سال گذشته تا آخر اردیبهشت ماه و دلیل به شیوع ویروس کرونا، تعطیلی اصناف هم به آمار بیکاری در ایران افزوده و این بحران را تشدید کرده است.

همین نمونه‌ها آماری تعیدل شده و از فیلترهای حکومتی گذشته، باز هم نشان می‌دهند که بخشی غظیمی از مردم ایران، حتی از کمترین امکانات یک زندگی ساده و فقیرانه نیز برخوردار نیستند و این مردم هیچ چاره‌ای جز دست زدن به انقلاب و سرنگونی حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه نوین آزاد، برابر، مرفه و انسانی ندارند.

سه عاملی که حکیم ابوالقاسم فردوسی آن‌ها را در سقوط حکومت‌ها مهم می‌داند

حکیم ابوالقاسم فردوسی در تاریخ ایران، یکی از متفکرانی است که تاریخ ایران باستان را از آغاز تا سقوط ساسانیان مطالعه کرده و خود نیز در قرن چهارم و پنجم هجری در طول عمر هفتاد و اندی ساله‌اش شاهد ظهور و سقوط دولت‌هایی بوده است. فردوسی مانند بسیاری از متفکران دیدگاهی در باره سقوط شاهان، دولت‌ها و حکومت‌ها دارد.

فردوسی سه عامل را در سقوط حکومت‌ها مهم می‌داند:

نخست ظلم و ستم؛ ستمی که شاهان و حاکمان بر مردمان روا می‌دارند عامل اصلی و مهم سقوط از دیدگاه فردوسی است. مردمانی که توسط صاحبان زور سرکوب و زندانی و شکنجه و تحقیر و کشته می‌شوند.

دوم: حذف نخبگان و اهل فکر، و به کارگیری بی‌مایه‌گان و بی‌خردان در مسند امور و مدیریت جامعه.

سوم، ثروت اندوزی، و سیری‌ناپذیری از داشتن دارایی که فساد مالی از سوی حکومت‌گران را به همراه دارد. با فزون‌خواهی خداوندان زور و تزویر جامعه فقیرتر و حقیرتر می‌شود.

فردوسی در باره این سه عامل چنین می‌گوید:

سر تخت شاهان بپیچد سه کار:

نخسین ز بیدادگر شهریار

دگر آن که بی‌سود را برکشد

ز مرد هنرمند سر درکشد

سوم آن که با گنج خویشی کند

بکوشد به دینار بیشی کند

بدین ترتیب سه عامل:

ستم‌گری، سفله‌پروری و فزون‌خواهی، عاملان اصلی سقوط حکومت‌های ستم‌گر در نزد حکیم توس است.

حکومت اسلامی علاوه بر انبوهی از ارتکاب جنایت علیه بشریت، این سه عاملی که فردوسی در سقوط دیکتاتورهای مهم می‌داند بیش از چهار دهه است که به زور سرنیزه وارد گوشت و پوست و زندگی روزمره شهروندان ایران کرده و درد و فریاد آن‌ها گوش فلک را نیز کر کرده است.

حکومتی که بخش عظیمی از مادران ایران را با کشتن جگرگوشه‌های آنان، به‌مدی داغدار کرده است که درد و رنج و اندوه و اشک‌شان پایانی ندارد؛ مادران عزیزی که صرفاً چهره رنجور آن‌ها، سندی بزرگی بر جنایات بی‌شمار حکومت اسلامی علیه بشریت است!

نتیجه‌گیری

اساساً انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه آن‌ها با بحران سیاسی حاکم بر جامعه، شورش و قیام از پایین و به حاشیه رانده شدن اجباری و نهایت سرنگونی حاکمیت می‌انجامد. به عبارت دیگر، انقلابی نه با دستور و فرمان کسی و جریانی آغاز می‌شود و نه نهایتاً کسی و قدرتی می‌تواند مانع پیروزی آن شود. شروع انقلاب با خیزش مردمی یا ائتلافی از جنبش‌های اجتماعی که هرکدام با افکار و آرای نوین ادعای جایگزینی نسبت به قدرت را دارند و به‌ویژه ناکارآمدی در انجام وظایف خود در قبال مردم و سرکوبگری و دیکتاتوری حکومت‌گران و همچنین افزایش انتظارات مردم برای ارائه خدمات و منابع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آغاز می‌شود.

از سوی دیگر، ناتوانی کارگزاران حکومت به سرکوب مخالفان و شکل‌گیری همبستگی و اتحاد بین بخش‌های عمده‌ای از جامعه سیاسی یعنی مردم با مدعیان حاکمیت و قدرت است، به سهولت به پیدایش انقلاب کمک می‌کند. یعنی ریشه‌های هر انقلابی را باید در عملکرد حاکمیت موجود در دزآمدت و کوتاه‌مدت مورد بحث و بررسی قرار داد.

در فرآیند انقلاب، سقوط واقعی حاکمیت با یک بحران سیاسی حاد آغاز می‌شود که نتیجه ناتوانی حکومت برای حل مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و نتیجه اقدام مخالفان انقلابی و گاهی درست قبل از سقوط، دولت به عجز

و التماس می‌افتد و تلاش می‌کند تا با انجام اصلاحاتی انقلاب را فرو نماند. نتیجتاً احتمال دارد برخی به میانه‌روی و سازش روی بیاورند اما نهایتاً مردم انقلابی آن‌ها را نیز نفی کرده و برای پیروزی نهایی انقلاب خود می‌کوشند. دلایل ایجاد، شکل‌گیری، و توسعه انقلاب‌های مختلف و نیز دستاوردهای آن‌ها تا حد زیادی با یکدیگر متفاوت هستند. انقلاب‌ها ترکیبی از اعتصابات، تظاهرات، خیزش‌های مردمی توسط جنبش‌های متفاوت، حکومت موجود را به سقوط می‌کشانند و قدرت و مدیریت آلت‌رناتیو به‌وجود می‌آورند. هیچ الگوی واحدی وجود ندارد که بتواند سرمشق همه انقلاب‌ها قرار گیرد و هیچ قاعده‌ای هم وجود ندارد که بگوید انقلاب‌ها چه‌طور خلق و چه‌طور تمام می‌شوند. واژه «انقلاب» بر یک مجموعه گسترده و عام دلالت دارد، و انقلاب‌های بزرگ در جزئیات فراوانی باهم اختلاف دارند. هنوز اندیشمندان درباره یک تعریف دقیق از انقلاب اتفاق نظر ندارند. برخی نویسندگان فقط تغییرات بنیادین در نهادها را انقلاب می‌دانند و برخی دیگر میزان تغییرات در متغیرها را به‌عنوان انقلاب برمی‌گزینند. بعضی نویسندگان خشونت را جزء ذات انقلاب‌ها می‌دانند و برخی دیگر خشونت را عنصری رایج و معمول در حاکمیت موجود می‌بینند. بعضی از اندیشمندان ترجیح می‌دهند انقلاب‌ها را فقط بر مبنای معیارهای عینی معرفی کنند و بعضی دیگر لازم می‌دانند که مفهومی از هدف و معنای اقدامات انقلابی نیز در تعریف لحاظ شود.

مسئله نهایی این است که به هر حال جامعه ما باید اتفاقاً در این روزها، نباید از ترفندهای و توطئه‌های حاکمیت و جریانات راست اپوزیسیون، غافل باشد و ساده‌اندیشی کند. مسئله بر سر این است که در فردای سرنگونی حکومت اسلامی، چه نیرو‌هایی و با چه اهداف و سیاست‌هایی وارد صحنه جدید سیاسی ایران خواهند شد؟ چه اتفاقی روی خواهد داد؟ بی‌تردید، در این زمینه ضرورت دارد که یک دید استراتژیک اتخاذ کنیم و از تجارب تلخ و شیرین انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷ نیز استفاده کنیم. هرچند که انقلاب امروز از هر نظر با دو انقلاب یاد شده ایران متفاوت است اما این انقلاب هم باید آسیب‌های احتمالی خود را بشناسد و در این راستا سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های ضروری را به حدی مدنظر داشته باشد که اجازه ندهد که نتایج و دستاوردهای انقلاب مشروطیت با کودتای رضا خان و انقلاب ۵۷ با رهبری خمینی، دود شدند و به هوا رفتند و باز هم سپه‌روزی برای مردم انقلابی باقی ماند. بنابراین، فراتر رفتن از سرمایه‌داری، به سادگی امکان‌پذیر نیست و باید طرح و برنامه جدی و طبقاتی برای گذار از دوران تبعیض و استثمار داشت.

انقلاب‌ها علاوه بر این‌که منازعه‌ای طبقاتی برای تغییر قدرت و حاکمیت موجود هستند، قهرمانی‌ها و تراژدی‌های بزرگ و نمادهای چشم‌گیری خلق می‌کنند. در عین حال، انقلاب‌ها نقاط عطف تاریخ ملت‌ها محسوب می‌شوند، زیرا آن‌ها حاکمیت‌هایی را تغییر می‌دهند که با زندگی میلیون‌ها نفر ارتباط دارند.

در جهان امروز به دلیل برخورداری مردم از اطلاعات عمومی و دسترسی به شبکه‌های اجتماعی، دست به حرکت‌های خودجوش می‌زنند اما بقا و دوام و پیگیر یک جنبش خودجوش، نشان می‌دهند که این جنبش به سرعت رهبران عملی و میدانی و رهبران نظری خود را پیدا می‌کنند. روزهای انقلابی بزرگ‌ترین دانشگاه برای تربیت سازمان‌دهندگان و رهبران عملی و نظری جنبش‌های انقلابی هستند. اکنون که جنبش اعتراضی مردم ایران وارد سومین ماه خود شده است و در این مدت نیروهای وحشی و سرکوبگر حکومتی جان بسیاری از معترضان و حتی کودکان مدارس را گرفته‌اند دیگر نمی‌توان گفت این جنبش «سر» ندارد. اگر کمی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر این جنبش را تحلیل کنیم به راحتی متوجه می‌شویم که همه سر دارد و هم بدنه به مرحله انقلابی ارتقا یافته است. بنابراین، افراد و جریاناتی که به‌ویژه در خارج کشور، همواره بحث نبود «رهبری» جنبش انقلابی ایران را تکرار می‌کنند در واقع رهبری خودشان را پیش می‌کشند و

در تلاشند تا برای این جنبشی که هر روز در خیابان‌ها و مراکز کار و زندگی قربانی می‌دهند رهبر تراشی کنند. تلاشی عبث و بیهوده و در عین حال سوءاستفاده و فرصت‌طلبی!

به علاوه یک ویژگی مهم این جنبش انقلابی، برجسته‌شدن نقش زنان و مطالبات آن‌ها در ایجاد همبستگی سراسری و گرایش در حرکت‌های خیابانی و محیط‌های آموزشی و کار است که پیش‌تر عمدتاً گفتمان مردانه بر آن‌ها حاکم بود. این نه فقط به این دلیل است که نیمی از جامعه ایران و به لحاظ آماری بزرگترین گروه تحت ستم را زنان تشکیل می‌دهند، بلکه به‌ویژه به دلیل شدت آسیب‌دیدگی اجتماعی‌شان به‌عنوان اصلی‌ترین قربانی ایدئولوژی زن‌ستیز و تبعیض‌آمیز حکومت است که آنان را از همان آغاز به چالش‌گران و دشمنان اصلی حکومت اسلامی بدل ساخته بود. مهم‌تر از همه، این واقعیت که زنان در دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز حضور داشته و نیمی از آن به‌شمار می‌روند می‌تواند آنان را به حلقه پیوند این جنبش‌های گوناگون بدل سازد. برای نمونه اگر در اوایل انقلاب ۵۷ با بی‌اعتنایی مردان نسبت به مطالبات زنان روبه‌رو بودیم امروز در همراه شدن مردان با خیزش اخیر شاهد گسترش تمایل و یا پذیرش مردان به پایان بخشیدن به شکاف و تبعیض جنسیتی در ایران و مبارزه با آپارتاید جنسی در تظاهرات‌ها و اعتصابات هستیم.

در واقع جان باختن ژینا بر سر مسئله حجاب، جرقه انفجار خیزشی همگانی شد همه مطالبات و خواسته‌ها و شعارها در خیزش اخیر که شعار «زن، زندگی، آزادی» برجسته‌ترین آن‌ها است، نقش زنان و رهبری دختران و زنان جوان و پروشو و جسور در این جنبش، هرچه بیش‌تر و سراسری‌تر پر رنگ‌تر شده است.

این امر نه فقط در شعارها، بلکه در حضور پررنگ‌تر زنان جوان در این اعتراضات تا نقش رهبری اعتراضات قابل مشاهده است. حرکت‌هایی که نه فقط با پیشگامی زنان آغاز شده بلکه در جذب مردان به همراهی با زنان علیه آپارتاید جنسی و کلیت حکومت اسلامی را نشانه رفتن نقش مهمی داشته است.

اکنون شعار «زن، زندگی، آزادی» با شعار چندین ساله کارگران شرکت هفت‌تپه «کار، نان، آزادی، اداره شورایی» با هم گره خورده‌اند. این جنبش‌ها همراه با جنبش دانشجویی، جوانان، محیط زیست، آزادی زبان‌های مادری و رفع تبعیض از جامعه، پیش از هرچیز با خواست محو مناسبات نابرابر همچون استبداد و اجبار و تبعیض جنسیتی و استثمار و مرگ حکومت اسلامی گره خورده است. شعار «مرگ برستم‌گر، چه شاه باشه چه رهبر» در نقد اقتدار چه دینی و موروثی و پادشاهی طنین شده است. به عبارتی دیگ، جامعه خواهان رهبری جمعی به‌شکل شورایی است نه رهبری فردی و حزبی.

همگانی شدن ایده اتحاد و همبستگی همچون یک ارزش سیاسی و انسانی، به یک جنبش سراسری و یکپارچه در وضعیت امروزی نقش کلیدی دارد و شانس‌گذار به عالی‌ترین مرحله انقلابی، یعنی افق و چشم‌انداز سرنگونی حاکمیت موجود را افزایش می‌دهد.

علاوه بر آن، پیشروی این جنبش هرچه بیش‌تر آلترناتیو سازی‌های کاذب از بیرون، یا اصلاحات حکومتی از درون یا گرایشات واپس‌گرایانه ار خنثی می‌کند و چشم‌انداز نوید بخشی را پیش روی آینده ایران قرار می‌دهد.

این که حکومت اسلامی کی و چگونه سرنگون خواهد شد را نمی‌توان دقیق پیش بینی کرد اما این امر روشن و واضح است که خیزش اخیر مردمی، فضای سیاسی آینده را تغییر خواهد داد و هرگز به فضای سه ماه پیش برنخواهد گشت. بنابراین، این امر مشخص است که جامعه ایران وارد مرحله بازگشت‌ناپذیر دیگری شده است که در آن حکومت دیگر نمی‌تواند بدون عقب‌نشینی و همچون سابق مقاومت و حکومت کند و به مطالبات جنبش‌های اجتماعی گردن نگذارد.

دوشنبه سی‌ام آبان - عقب‌ب - ۱۴۰۱ - بیست و یکم نومبر ۲۰۲۲